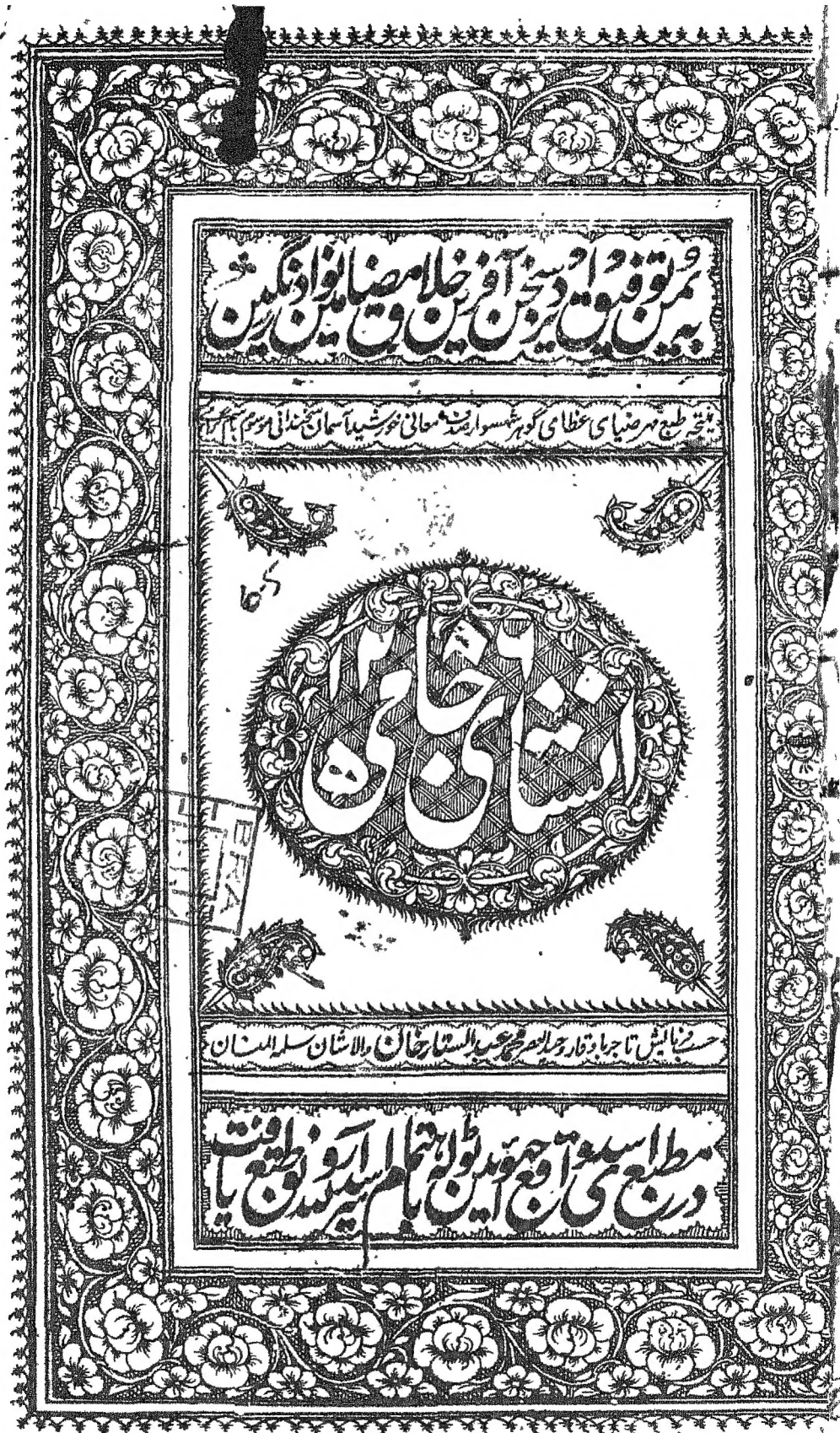




بهر کادر و تزئین  
 ۱۱۱  
 حکم شده است





۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

۱۰ سلامت حسین محمد  
 داختره فانی محسنه فنده  
 ۱۱ مرغ ۱۳ که در احد  
 لغوغ غین مجید و در  
 ۱۲ زیم صفحت و در غوغ  
 ۱۳ شصت پیچانی ازین ام  
 ۱۴ سلام خدا سلام  
 ۱۵ این دوست آقا بریک  
 ۱۶ آن بنجار اول بود  
 ۱۷ باطن عالم را  
 ۱۸ سبزه از دست فانی  
 ۱۹ کرد و فریاد گریه

دوستداران اشتغال  
سنگین و شادمانی  
خداوند فرزندش  
استغفار کند  
سلام و درود  
بانی و داد

المستأمن چون قلم برداشتم و اندیشه گماشتم که حرفی چند از مقوله مکتوباتی که بایران پسندیدند و  
 فرستند بنویسم حکایت خبر شکایت فراموشی خود پیش در دل گشت و قصه غصه بی انتقامی وی  
 خاطر گذشت نه بر گز نباه فراموشان گننام را نام می برند و نه بر شوخانه طعنانی که از خجایم  
 میفرستند نیاید نم که موجب چندین تحابل از تعضیات طریقه محبت و دوست یا سخا از اصاحت  
 بضاعت کاغذ و مداد کی داشتم این گمان که شاید نمکنی به کار چو زانه بر مرا دم نمکنی به بعضی  
 التماس که بر خطا گذشت پیوست بنوشت این کینه را مشرف دارم به از احوال ملازمان عقبه علیه حضرت  
 مخدوم از شادان ولایت انشا لا اله الا الله تعالی ارشاد علی مغارب المحبین المریدین انچه در قوت  
 گنج علام فرمایند که خاطر شکسته را بان تسلی حاصل آید بی دولت آنکه دیده ویش محروم فی قوت پاک  
 ره بسوی پردهای کاش سایه بنی قاصد از و تا بگذرون گفت و گویش گذرد و اسلام تو موافق  
 سلام الله رحمة ربکاته علیکم حیات مبارکات و دولت طلیعات منبت از کمال اخلاص بغایت خضاعت  
 منوره بشوق و غرام تمجیل انال شیر لطف که اشرف مطالب است تصوف فرموده نیاز مند علی بن کبیر السائر  
 عزیز ان تخصیص فلان ملان برسانند و چون بن فقیر از ان فقیر تر است که ناشنم از حضرت بردارید از  
 ملازمان شرده شود و نگویست که سلام با جناب سان به نیاز فرستگین با جناب سان به ولی در و در  
 چشم بر سریده من به خجاک مقدم آن شاه کامیاب سان به دولت و وجه سعادت جاودا حاصل  
 به عجب من بیکر گفتم که طیاره در من شاق و کراک گفتم و کراک به هر دیده که در کجاست  
 چون از توجیه اندازد چرخان گریست به هر چند که بی تو زیستم حیرانم ز آنکس که رخ تو دیده و دراز تو نیست  
 از ان باز که این بیدست و پادار دولت پادشاه شریف دست داده بعد بدست برد و فراق از پادشاه  
 هکلی محبت متوجه آنست که بروی که توان به شیخا علی الوجیل مشیا علی التراس به روی افتخار خجاک  
 آستان ساند و افتخار آبرهان فرساید اما انان کیمیا نیست که در وجه هر که و اند و نشیند و نه تویائی  
 چشم هر خراب آلوده بیند به آن خاک که سر نه ابل بعیرت هست به خاشاک کل دیده هر که بشود  
 و مع ذلک بشمول که بر منی انتها علی الاطلاق من متیدی بالانعم استحقاقا آنست که شاه این

قیام الی یوم فیصل یعنی  
 خداوند و ده است  
 چال و اندون ۴۸  
 شش و نیم از این که میگویند  
 یک سو شدن رکن ۴۹  
 گوشتن ۵۰  
 اساعت از این فیصل  
 یعنی خواب کردن ۵۱  
 در این موعده ۵۲  
 بعد از این موعده در روز  
 بعد یعنی سیاهی شوق  
 ۵۳  
 که از این موعده در این  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰



و منیت عنقریب و از قتل غیبت و امتناع بکشد و از در امتنع غیب علی الح جوه جمال نماید  
 گرشاخ صبیوی بر آید چه عجب به و محنت دوری بسر آید چه عجب به چون آن که خلاصه وجود آنجا است  
 تن نیز اگر بر آید چه عجب به <sup>عنه</sup> اخذ نم فواووی و هو یقنی نما الذی یقیر کم کوکان عند کم و الکل اطنان  
 از حد سگند ز نعل عالی بر سفارت ادانی و اعلی ابدال اباد مدو و باد ر قوه اخری اهما شوق و غرام  
 به تمییل تراب قدم خادم سگده مقام قدو که اتمام ملجا و خاص عوام مداند لعل اطلال جلال الی القیام  
 نه حد این فقره است لاجرم طی انتقال کرده روی قبله تضرع و اقبال آورده میگردد و سه نامه شوق  
 در آن حضرت بخواند هم سبز زانگی می ترسم این سمع شریف آید گران به چون شکر سیراب نوح موج  
 بحر حیات گشتان حیران اینجا طر بگذران قوه اخری بعد از عرض نیاز مندی شکسته و شرح قلین و دستگیر  
 بزیرین بوسی عتبه مجلس شریف و موقوف منیع قاربان آن آستانه ملازمان آن و تخانه عتبه است آنجا  
 مخدومی ترک مجادرت که جان دل کرده بودند و مسافرت در قبله آن گل آورده چون قدر لغت  
 قریب بود از زوال دست اند و تمیت دولت صحبت را بعد از ارتحال شناخته مضمون این ربکار است  
 که عمری شکیب می تنوم خود را به دشواری نمینوم خود را به چون بجز آنکه کلام صبر شکیب به المنته رسد که از نوم  
 خود را به و زبان ساخته پس مرا نمودند و بصوب بخاطر در سگاس سر غریزان غنیمت معاودت نمودند  
 نیست که در این شهر را بهترین گرم از هر چه حال ایشان آهنگر نشانند و رنگ این بحالت را بصیقل غایت از  
 آینه ضمیر ایشان آهنگر دود و این تاختی بنابر فرموده ایشان اقع شده الا به چه پارسه را که خشنده  
 سفارش بخورش نور نو لیسیده همین لغت و قدر و بس که خود را به در آن حضرت از زره کتر نو لیسیده و حسن حیا  
 بر دیگر از این که هر دو آن محفوظ دارد و در آنرا از بهر مکر تردید میان محفوظ و الا کرام بر قوه اخری  
 نیاز و نل شک و عجز شکستی موقوف عرض ساینده میشود که شوق و غرام بیا بوی خاوم کرام را به از آن  
 که بهر غریزان تحریرت بیان بیان توان کرد محل احوال اینجا آنکه گشتی در گرداب اصحاب شتی در غایت  
 انصاف را به گشته بهر غریزان بوزد و یکم که بسا حاصل نجا بر سده ظل حکام بر فارق اکام را به  
 بعد از و بر قوه اخری بعد از عرض نیاز بلسان اختصار و ایجاز معروض خوان آن آستانه ملازمان آنجا آنکه

لعل که شوق  
 در آن حضرت بخواند  
 هم سبز زانگی می ترسم  
 این سمع شریف آید گران  
 به چون شکر سیراب نوح  
 موج بحر حیات گشتان  
 حیران اینجا طر بگذران  
 قوه اخری بعد از عرض  
 نیاز مندی شکسته و شرح  
 قلین و دستگیر بزیرین  
 بوسی عتبه مجلس شریف  
 و موقوف منیع قاربان  
 آن آستانه ملازمان آن و  
 تخانه عتبه است آنجا  
 مخدومی ترک مجادرت  
 که جان دل کرده بودند  
 و مسافرت در قبله آن گل  
 آورده چون قدر لغت  
 قریب بود از زوال دست  
 اند و تمیت دولت صحبت  
 را بعد از ارتحال شناخته  
 مضمون این ربکار است  
 که عمری شکیب می تنوم  
 خود را به دشواری نمینوم  
 خود را به چون بجز آنکه  
 کلام صبر شکیب به المنته  
 رسد که از نوم خود را به  
 و زبان ساخته پس مرا  
 نمودند و بصوب بخاطر  
 در سگاس سر غریزان  
 غنیمت معاودت نمودند  
 نیست که در این شهر را  
 بهترین گرم از هر چه  
 حال ایشان آهنگر نشانند  
 و رنگ این بحالت را  
 بصیقل غایت از آینه  
 ضمیر ایشان آهنگر  
 دود و این تاختی بنابر  
 فرموده ایشان اقع شده  
 الا به چه پارسه را که  
 خشنده سفارش بخورش  
 نور نو لیسیده همین  
 لغت و قدر و بس که  
 خود را به در آن حضرت  
 از زره کتر نو لیسیده  
 و حسن حیا بر دیگر  
 از این که هر دو آن  
 محفوظ دارد و در آنرا  
 از بهر مکر تردید میان  
 محفوظ و الا کرام بر  
 قوه اخری نیاز و نل  
 شک و عجز شکستی  
 موقوف عرض ساینده  
 میشود که شوق و غرام  
 بیا بوی خاوم کرام را  
 به از آن که بهر غریزان  
 تحریرت بیان بیان  
 توان کرد محل احوال  
 اینجا آنکه گشتی در  
 گرداب اصحاب شتی در  
 غایت انصاف را به  
 گشته بهر غریزان  
 بوزد و یکم که بسا  
 حاصل نجا بر سده ظل  
 حکام بر فارق اکام را  
 به بعد از و بر قوه  
 اخری بعد از عرض  
 نیاز بلسان اختصار  
 و ایجاز معروض  
 خوان آن آستانه  
 ملازمان آنجا آنکه

لعل که شوق  
 در آن حضرت بخواند  
 هم سبز زانگی می ترسم  
 این سمع شریف آید گران  
 به چون شکر سیراب نوح  
 موج بحر حیات گشتان  
 حیران اینجا طر بگذران  
 قوه اخری بعد از عرض  
 نیاز مندی شکسته و شرح  
 قلین و دستگیر بزیرین  
 بوسی عتبه مجلس شریف  
 و موقوف منیع قاربان  
 آن آستانه ملازمان آن و  
 تخانه عتبه است آنجا  
 مخدومی ترک مجادرت  
 که جان دل کرده بودند  
 و مسافرت در قبله آن گل  
 آورده چون قدر لغت  
 قریب بود از زوال دست  
 اند و تمیت دولت صحبت  
 را بعد از ارتحال شناخته  
 مضمون این ربکار است  
 که عمری شکیب می تنوم  
 خود را به دشواری نمینوم  
 خود را به چون بجز آنکه  
 کلام صبر شکیب به المنته  
 رسد که از نوم خود را به  
 و زبان ساخته پس مرا  
 نمودند و بصوب بخاطر  
 در سگاس سر غریزان  
 غنیمت معاودت نمودند  
 نیست که در این شهر را  
 بهترین گرم از هر چه  
 حال ایشان آهنگر نشانند  
 و رنگ این بحالت را  
 بصیقل غایت از آینه  
 ضمیر ایشان آهنگر  
 دود و این تاختی بنابر  
 فرموده ایشان اقع شده  
 الا به چه پارسه را که  
 خشنده سفارش بخورش  
 نور نو لیسیده همین  
 لغت و قدر و بس که  
 خود را به در آن حضرت  
 از زره کتر نو لیسیده  
 و حسن حیا بر دیگر  
 از این که هر دو آن  
 محفوظ دارد و در آنرا  
 از بهر مکر تردید میان  
 محفوظ و الا کرام بر  
 قوه اخری نیاز و نل  
 شک و عجز شکستی  
 موقوف عرض ساینده  
 میشود که شوق و غرام  
 بیا بوی خاوم کرام را  
 به از آن که بهر غریزان  
 تحریرت بیان بیان  
 توان کرد محل احوال  
 اینجا آنکه گشتی در  
 گرداب اصحاب شتی در  
 غایت انصاف را به  
 گشته بهر غریزان  
 بوزد و یکم که بسا  
 حاصل نجا بر سده ظل  
 حکام بر فارق اکام را  
 به بعد از و بر قوه  
 اخری بعد از عرض  
 نیاز بلسان اختصار  
 و ایجاز معروض  
 خوان آن آستانه  
 ملازمان آنجا آنکه







نیاز بر زمین دست عابر سمان بخ بلاف دعا گوئی و مراسم دعا جو قیام نموده رجا بکرم الهی شست  
و امید بر شرافت نامتناهی داد که عنقریب فتمای تازه و نصرت های بی اندازه دست او عنان  
بستقر دولت معطوف گردد و امیدار خاتم که منقطع گردیده عنان خم برود و بی مستقر بدار  
رسد و کار کنان شاه باز دولت شاه بداند و نصرت و پیوسته فتح و جنگال و سلام و الاکرام رفته  
آخری به بار صبح طرب مطلع امید میدید به لغات ظفر انگشترش اقبال زبیده نامه بسته سر آمد و سر آمد  
حاصل نامه راوی که دلم میطلبید فتح نا کرده چونان سر آن نامه هنوز به بشام آن جان انچه فتح شد  
هر که بود بر آرد و هر خلاص رون به چون صدق شد به تن گوشه آن شوره شنید و چون ملطفه  
شریفه مبتنی از فتح و نصرت جدید بجای نشینان شاه راه انتظار رسیده مژده آن فتح را سراسر به هر فتح خسته  
و هر هم خاطر مجروح شناخته زبان حال لسان بکمال لشکر گذاری همین متعال کشاند و سدا که آن نقش  
که خاطر میجوست به آمد آخر ز پسین و ده تقدیر پدید به خار هر کید که بدخواه بر آید تو نهاده بخبری گشت  
که جز در حکم و خلید به حاصل دعا و خلاصان انتخاب و دعا را اشتباه آنست که هر روز فتحی نو  
بکسر مخالفان خم روی نماید و نصرتی تازه با قدرت معاندان منضم هر چه کشاید به بد و بد و جا را خلاص کند  
همه را به سویتو فاتحه فاتح ابواب مزید به نعل رانست سایه لطفت ابد الابد باد رفته آخری چند  
دست و پا پیک یار یار را به فرخ الشاعت که ایم دولت یار را به یارگر طعنه فراموش کلیم نزد دوست  
زانکه بایاوش فراموش کرده ام غیار را به خواندی طوابع غمی او ولی چون شد مراد نامه شش تنوید جان  
طی کردم آن طوابع را به اصناف مضاعفه آن ملاطفه و ماطفه کاز فحوی نامه عنایت اینیر و مضمون  
حجت انگیز بجایه شوق و ذائقه ذوق کشیده و چشمه نیاز و انتقار و عجز و انکسار بوقت عرض نشاء  
میشود و شوق آرزو و مندی بدولت دست بوضع اوندی زیاده از انت که بغیر زبان تحریر بیان  
توان کرده دیده ام از زبان رخ دور بخوابم دلم به ما هم بیرون بشیر دور آن از راه دلیک نازک  
باشد آن خاطر اندک چون کعبه درج در گفتار که در دول بسیار را به ایندو تعالی بحض فضل و انتنان انصاف  
از کاره مضمون از کاره این رفو دولت و استعجاب و شمت بدار و سنده جای که بارید و دست و دست

محمد رسول الله صلى الله عليه وآله  
 محمد بن عبد الله بن عبد المطلب  
 بن عبد مناف بن قصي بن كلاب  
 بن مرة بن كعب بن لؤي بن غالب  
 بن فهر بن مالك بن النضر  
 بن كنانة بن خزيمة بن مدركة  
 بن إلياس بن مضر بن نضر بن  
 معد بن عدنان

۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

یعنی وقت و مستقر بضم میم

[illegible]

۱۲

مقامی ۱۲  
۱۳ مقامی ۱۳  
۱۴ مقامی ۱۴  
۱۵ مقامی ۱۵  
۱۶ مقامی ۱۶  
۱۷ مقامی ۱۷  
۱۸ مقامی ۱۸  
۱۹ مقامی ۱۹  
۲۰ مقامی ۲۰  
۲۱ مقامی ۲۱  
۲۲ مقامی ۲۲  
۲۳ مقامی ۲۳  
۲۴ مقامی ۲۴  
۲۵ مقامی ۲۵  
۲۶ مقامی ۲۶  
۲۷ مقامی ۲۷  
۲۸ مقامی ۲۸  
۲۹ مقامی ۲۹  
۳۰ مقامی ۳۰  
۳۱ مقامی ۳۱  
۳۲ مقامی ۳۲  
۳۳ مقامی ۳۳  
۳۴ مقامی ۳۴  
۳۵ مقامی ۳۵  
۳۶ مقامی ۳۶  
۳۷ مقامی ۳۷  
۳۸ مقامی ۳۸  
۳۹ مقامی ۳۹  
۴۰ مقامی ۴۰  
۴۱ مقامی ۴۱  
۴۲ مقامی ۴۲  
۴۳ مقامی ۴۳  
۴۴ مقامی ۴۴  
۴۵ مقامی ۴۵  
۴۶ مقامی ۴۶  
۴۷ مقامی ۴۷  
۴۸ مقامی ۴۸  
۴۹ مقامی ۴۹  
۵۰ مقامی ۵۰  
۵۱ مقامی ۵۱  
۵۲ مقامی ۵۲  
۵۳ مقامی ۵۳  
۵۴ مقامی ۵۴  
۵۵ مقامی ۵۵  
۵۶ مقامی ۵۶  
۵۷ مقامی ۵۷  
۵۸ مقامی ۵۸  
۵۹ مقامی ۵۹  
۶۰ مقامی ۶۰  
۶۱ مقامی ۶۱  
۶۲ مقامی ۶۲  
۶۳ مقامی ۶۳  
۶۴ مقامی ۶۴  
۶۵ مقامی ۶۵  
۶۶ مقامی ۶۶  
۶۷ مقامی ۶۷  
۶۸ مقامی ۶۸  
۶۹ مقامی ۶۹  
۷۰ مقامی ۷۰  
۷۱ مقامی ۷۱  
۷۲ مقامی ۷۲  
۷۳ مقامی ۷۳  
۷۴ مقامی ۷۴  
۷۵ مقامی ۷۵  
۷۶ مقامی ۷۶  
۷۷ مقامی ۷۷  
۷۸ مقامی ۷۸  
۷۹ مقامی ۷۹  
۸۰ مقامی ۸۰  
۸۱ مقامی ۸۱  
۸۲ مقامی ۸۲  
۸۳ مقامی ۸۳  
۸۴ مقامی ۸۴  
۸۵ مقامی ۸۵  
۸۶ مقامی ۸۶  
۸۷ مقامی ۸۷  
۸۸ مقامی ۸۸  
۸۹ مقامی ۸۹  
۹۰ مقامی ۹۰  
۹۱ مقامی ۹۱  
۹۲ مقامی ۹۲  
۹۳ مقامی ۹۳  
۹۴ مقامی ۹۴  
۹۵ مقامی ۹۵  
۹۶ مقامی ۹۶  
۹۷ مقامی ۹۷  
۹۸ مقامی ۹۸  
۹۹ مقامی ۹۹  
۱۰۰ مقامی ۱۰۰

[illegible]

*(Handwritten notes at the bottom of page 80)*

ملت بگذرانند رسید کلاه گوشه قدر و تزلزل شان ابرج غمت و در ده کرامت سانیید به یکدل و  
یک زبان بوظائف حکمران قیام نموده و قواعدت رسپاسداری اکار فرموده گویند و بگویند و بگویند  
سه خضر اقا و عدل فروزن کن که ز عدل و عرصه ملک هر روز فروزن خواهد شد به فتح و نصرت زخا  
که بی منت خلاق و مدعی گویم پیش بهت زبون خواهد شد به لایزال دولت موافقان در عرض ابر و  
گردن مخالفان در رتبه خضوع و التقیاد و السلام و الاکرام رتبه آخری بهم سبحانه بر لطف الهی  
از انتظام امور ملک ملت و التیام مصالح کار به دین دولت بدعا گویند مخلص و توخواهان مخلص  
رسید زبان به ثنا و دست بدعا کشاده گویم شکر گذاری میکنند و لبیان خیر خواهی گفتند شکر خدا را  
که بعون ازل به شد بصفا جنگ خصومت بدل به بنی اقبال دین کند و بر غلبه ایدخت که حاجت  
آنگه ز دینی هم ز شقا و شفاق و می سپرد راه و قاف و فاق و این به خاصیت عدلست و او دین نمیزند  
تو از عدل و او به عدل شاه گرامینان بوده فتح ممالک هر که سان بوده باد بقا شاه جهان را بجام و تا  
بود امکان بقا و السلام رتبه آخری عنایت نامه موجب برابندی و شمر سعادتمندی بنی از توجه و ا  
نصرت شعار بجا نیل آن دیار بخلصان عا گویم دعا گویند یکدل یکروی رسید حکومت سر درازت و  
روپ داده و دیده امید بر شاه انتظار نهاده نعمه خانه فراق و ترانه اشتیاق ایشان نیست  
مبارک است که کان که بهر کان منزل پذیرد و شمش سرفراز و جان باقی الش بن زول چه حاجت به تیار عت  
سعد از بر او چه که ساعت را سعادت با او از تقدیر حاصل در مطلق عنایت نامه استفسار از آن  
که بهار شبیه آخر ماه صفر آن شهرت یافته بهت رفته بود جهان تواند بود که بعضی از مفسران آیه گویم  
مستقیم را که در کلام مجید واقع شده است بهار شبیه آخر صفر فرو آورده اند و پوشیده فاند که سخن  
آخر و نسبت با صاحب شقا و شفاق است که کافران و کیشیان اندر بر که ملک و کمال و کمال  
گشتن و سبب اتصال ایشان در آن روز بوده است اما نسبت باریاب فاد و فاق که انبیا و متابعان  
ایشانند در رعایت مبارکی و فرزندگی است چکال قوت و غلبه نصرت ایشان آن در سبب  
ع بر دوست مبارک است بر شوم به چهار شب به صفر سالین برادر شبیه صفر این آری ادا

[illegible]

که همچنان ششصد پارتیه دخول درین شهر و ولایت بر ملازبان آنحضرت مبارک و میمون آمد درین چهارم  
 نیز مبارک فرخنده میمون آید سه بر بند گوش زیورانشان قدر زیاد فراغت از حکمی که هر شخص  
 کند با اختیار و خجسته حاجت است آنجا که آفتاب بیج شرف تزلزل کند به حق سبحانه و تعالی و وقتی آن  
 او را که فزون و سعادت از احاطه انجم و افلاک بیرون کنایه السلام و الاکرام رفته آخری امیر عمر  
 برگ کلی و زینقار به بر خطی از سنبل شکر کرده نگار به مضمون خطی آن که ای خزان دیده گیاه به خوش باش  
 که از تو یاد کرد و ابر به از و رشحات افلاکم درین عالم مقام سده سده آئین لازال ملثما بشفا الملوك  
 و السلاطین که ششصد حیات لبشنگان وادی حرمان و سرایه بحیات گشتگان بودی بعد و سحر است  
 فی یوم سده ساعات باین فقیر حقیر لیل البضاعت رسید روضه جان از حضرت تازه و حلقه جبار الصخر  
 بی اندازه ششصد حصول این دولت و وصول این سعادت و ظائف شکر گذاری و مرا ستم نبش سبک  
 بجا آورده شد و تخفیفه الامرام و تخاشیاعی طالت الکلام بر دعا و اختصار کرده آمد بر تاجوار ایشان جهان  
 سر باران بر فرق زیاد سایه باده آواز بندگی و شایه است به مابنده و شاه بنده بر سر باران  
 رفته آخری با ستم جهان به بنایند زوی منشور شاهی به بایر اوشن عا کو یا مباد به بنام بنده در قیام  
 بنده خط آنادی آید از خداوند عنایت نامت میمون با انواع عنایات مشجون در اشرف ساعات  
 و اطیاب و قات خاکساران و اد و بار و پیمان بودا اشتیاق راسه سحرلت این عزت و افتخار به دست  
 حرمت از خاک برداشت به بالستی این حقیر فقیر بخود چون خامه قدم از سر ساخته جواب نامه بود بلکه بخود که  
 از سبزه نشاخته طریق ملازمت میمون و ابوالو هسطه بخود بی اختیاری و بی قدری و بی اعتبار خود را در معرض  
 این مقصد بلند و مطلب رحمت نمیدارد و الا غلبات شوق و نزاع و جذبات البطش و البیاع نیزین عیون  
 سپهر مرتبت نه مرتبه البیت که بحروف سر کبه و عبارات مرتبه شرح توان داد و رجاء و اثن سبست که غیث  
 قریب مجیب غر شاه لطیفه که متضمن این امینت و معضی انوار است انجم شداید اخزان و موم میگویند بطوب  
 انظر و آورده مشتاقان آرزو مند را پیش این در مصنیق دوری و تنگناهی مجبوری نگذار و ان علی با  
 قدر بر سخن در از کشید و نوبت با قیامت دعا و نیاز آنجا امید قلع و مع اصحاب شقا و شقیاق و

باینجه پاری کرد  
 در کسر رای ملازمت  
 منقول از خط مبارک  
 مراد از این خط  
 کار نامه حسن قاصد از  
 خط و از ابر به از و رشحات  
 خط است از انجم  
 لازال آنجهت باد  
 بوسیده شده به  
 یاد شایان  
 روضه بنی باغ  
 ضرة البیوم غانی سکود

باینجه پاری کرد  
 در کسر رای ملازمت  
 منقول از خط مبارک  
 مراد از این خط  
 کار نامه حسن قاصد از  
 خط و از ابر به از و رشحات  
 خط است از انجم  
 لازال آنجهت باد  
 بوسیده شده به  
 یاد شایان  
 روضه بنی باغ  
 ضرة البیوم غانی سکود

باینجه پاری کرد  
 در کسر رای ملازمت  
 منقول از خط مبارک  
 مراد از این خط  
 کار نامه حسن قاصد از  
 خط و از ابر به از و رشحات  
 خط است از انجم  
 لازال آنجهت باد  
 بوسیده شده به  
 یاد شایان  
 روضه بنی باغ  
 ضرة البیوم غانی سکود



این طریق میسر باد و حال آنکه این باب فایده و فایده علی حسن الوجوه مقدر و السلام و الا کلام رفیع آخر  
 بعد از آنکه در مطالب محبت و تمهید قواعد معذرت خامه بنفشان به بیان خطیم القدر کبریا  
 که انال بشر لقیه بنجر آن رنج فرموده اند و قلمروشان را بر شجره قلم یاد آورده صدعا  
 که بنود بدایحی مضاف به محبت در ایل کز اطلال صاف به چو فانی بود و بنده در عاقله اطلال گنج  
 درونی ریاض بود و حاشی از شلوب سلیم و در وفا فتنه از قدیر و علیم و ثنا محمیم جاه جلال و سکرت و  
 میگرد و در همواره از حضرت و هب العطا یا بحکم انعم الله علیک و ایاکنا دعوت غائب بیا رب ابل حاضر نیل  
 ارکان دولت بر عایت دعا و برکت ساحت جنت از ظلمت ظلم بر یکا سعادت دینی و دنیا با کمال آن  
 منوشت و جمیع امور و منوی بعد از خلایق و بشر طریقت میگرد و بسط جابست مسووع و دلچیز استجابت مشفق  
 و السلام الا کلام رفیع آخر می بعد از عرض نیاز معروض آنکه چنان معلوم شد که واقعه و دیوانا فایده  
 چنانچه بوده معلوم الشان نشد عیال آنکه که ناچار می پریشان و زنگاری نهافتن لبشیری بر مرید در میان  
 هیچ مسلمانان در آمدگی از فرق ایشان چنانچه بملک انجامد و یکی را بر سرست میت از و یکی را بچپ میسوز  
 و سنگ چوبی که معاوانان وی زده اند حساب از خدا تعالی سپردند و با وجود آن چنین اجتماع افتاده که گناه  
 بجانب فقیهان هند که ایشان نیز بجانب مردم زاده عالمیان تیر انداخته اند حدیثی آگاه است هر چند شخص  
 شد هیچکس کمان دشمن و تیر انداخته فعل شنیع ایشان میا و شده است برای خود و فقرای در عاقله عیال  
 از باب فزارت و گیساست است که امثال این کذب افتر گوش که نند انخص نمی نمایند و مستحق سیاست است  
 نمی رسانند و اگر ایشان چنان معلوم شد که گناه فقیران است بهر سیاست که دیگر حکم زرد است و از زرد  
 و در آن فلک نشد بجا است هنوز به با ما در چند شور و غوغا است هنوز بی جرم بر بخت خون  
 ولان به وین طرفه که جرم از طرف ماست هنوز به چنان معلوم شد که از طرف امیر شاه حسین  
 گونه نوشته اند مردم شهر بسیاری بجانب این فقیر آمد و شد میکنند هرگز بهیچکس از وی  
 عده نقل نکرد و هم درین کسی میگفت که هرگز از هیچ قاضی ندیده ام که معايله مارا بدین راستی  
 که امیر شاه حسین میرسد غالباً گناه وی همین است که در حقینه و دیوانا فقیه الدین میل بدیده کرده و مجوزا  
 سید

۱۳  
 این باب فایده و فایده علی حسن الوجوه مقدر و السلام و الا کلام رفیع آخر  
 بعد از آنکه در مطالب محبت و تمهید قواعد معذرت خامه بنفشان به بیان خطیم القدر کبریا  
 که انال بشر لقیه بنجر آن رنج فرموده اند و قلمروشان را بر شجره قلم یاد آورده صدعا  
 که بنود بدایحی مضاف به محبت در ایل کز اطلال صاف به چو فانی بود و بنده در عاقله اطلال گنج  
 درونی ریاض بود و حاشی از شلوب سلیم و در وفا فتنه از قدیر و علیم و ثنا محمیم جاه جلال و سکرت و  
 میگرد و در همواره از حضرت و هب العطا یا بحکم انعم الله علیک و ایاکنا دعوت غائب بیا رب ابل حاضر نیل  
 ارکان دولت بر عایت دعا و برکت ساحت جنت از ظلمت ظلم بر یکا سعادت دینی و دنیا با کمال آن  
 منوشت و جمیع امور و منوی بعد از خلایق و بشر طریقت میگرد و بسط جابست مسووع و دلچیز استجابت مشفق  
 و السلام الا کلام رفیع آخر می بعد از عرض نیاز معروض آنکه چنان معلوم شد که واقعه و دیوانا فایده  
 چنانچه بوده معلوم الشان نشد عیال آنکه که ناچار می پریشان و زنگاری نهافتن لبشیری بر مرید در میان  
 هیچ مسلمانان در آمدگی از فرق ایشان چنانچه بملک انجامد و یکی را بر سرست میت از و یکی را بچپ میسوز  
 و سنگ چوبی که معاوانان وی زده اند حساب از خدا تعالی سپردند و با وجود آن چنین اجتماع افتاده که گناه  
 بجانب فقیهان هند که ایشان نیز بجانب مردم زاده عالمیان تیر انداخته اند حدیثی آگاه است هر چند شخص  
 شد هیچکس کمان دشمن و تیر انداخته فعل شنیع ایشان میا و شده است برای خود و فقرای در عاقله عیال  
 از باب فزارت و گیساست است که امثال این کذب افتر گوش که نند انخص نمی نمایند و مستحق سیاست است  
 نمی رسانند و اگر ایشان چنان معلوم شد که گناه فقیران است بهر سیاست که دیگر حکم زرد است و از زرد  
 و در آن فلک نشد بجا است هنوز به با ما در چند شور و غوغا است هنوز بی جرم بر بخت خون  
 ولان به وین طرفه که جرم از طرف ماست هنوز به چنان معلوم شد که از طرف امیر شاه حسین  
 گونه نوشته اند مردم شهر بسیاری بجانب این فقیر آمد و شد میکنند هرگز بهیچکس از وی  
 عده نقل نکرد و هم درین کسی میگفت که هرگز از هیچ قاضی ندیده ام که معايله مارا بدین راستی  
 که امیر شاه حسین میرسد غالباً گناه وی همین است که در حقینه و دیوانا فقیه الدین میل بدیده کرده و مجوزا  
 سید

این باب فایده و فایده علی حسن الوجوه مقدر و السلام و الا کلام رفیع آخر  
 بعد از آنکه در مطالب محبت و تمهید قواعد معذرت خامه بنفشان به بیان خطیم القدر کبریا  
 که انال بشر لقیه بنجر آن رنج فرموده اند و قلمروشان را بر شجره قلم یاد آورده صدعا  
 که بنود بدایحی مضاف به محبت در ایل کز اطلال صاف به چو فانی بود و بنده در عاقله اطلال گنج  
 درونی ریاض بود و حاشی از شلوب سلیم و در وفا فتنه از قدیر و علیم و ثنا محمیم جاه جلال و سکرت و  
 میگرد و در همواره از حضرت و هب العطا یا بحکم انعم الله علیک و ایاکنا دعوت غائب بیا رب ابل حاضر نیل  
 ارکان دولت بر عایت دعا و برکت ساحت جنت از ظلمت ظلم بر یکا سعادت دینی و دنیا با کمال آن  
 منوشت و جمیع امور و منوی بعد از خلایق و بشر طریقت میگرد و بسط جابست مسووع و دلچیز استجابت مشفق  
 و السلام الا کلام رفیع آخر می بعد از عرض نیاز معروض آنکه چنان معلوم شد که واقعه و دیوانا فایده  
 چنانچه بوده معلوم الشان نشد عیال آنکه که ناچار می پریشان و زنگاری نهافتن لبشیری بر مرید در میان  
 هیچ مسلمانان در آمدگی از فرق ایشان چنانچه بملک انجامد و یکی را بر سرست میت از و یکی را بچپ میسوز  
 و سنگ چوبی که معاوانان وی زده اند حساب از خدا تعالی سپردند و با وجود آن چنین اجتماع افتاده که گناه  
 بجانب فقیهان هند که ایشان نیز بجانب مردم زاده عالمیان تیر انداخته اند حدیثی آگاه است هر چند شخص  
 شد هیچکس کمان دشمن و تیر انداخته فعل شنیع ایشان میا و شده است برای خود و فقرای در عاقله عیال  
 از باب فزارت و گیساست است که امثال این کذب افتر گوش که نند انخص نمی نمایند و مستحق سیاست است  
 نمی رسانند و اگر ایشان چنان معلوم شد که گناه فقیران است بهر سیاست که دیگر حکم زرد است و از زرد  
 و در آن فلک نشد بجا است هنوز به با ما در چند شور و غوغا است هنوز بی جرم بر بخت خون  
 ولان به وین طرفه که جرم از طرف ماست هنوز به چنان معلوم شد که از طرف امیر شاه حسین  
 گونه نوشته اند مردم شهر بسیاری بجانب این فقیر آمد و شد میکنند هرگز بهیچکس از وی  
 عده نقل نکرد و هم درین کسی میگفت که هرگز از هیچ قاضی ندیده ام که معايله مارا بدین راستی  
 که امیر شاه حسین میرسد غالباً گناه وی همین است که در حقینه و دیوانا فقیه الدین میل بدیده کرده و مجوزا  
 سید



آنجا بخت بد که جدائی از تو افتاد گفت به داد و کسان مژده که آنجا بخت بد شد چاره دوا شکلا  
 و نهان به جانها نثار باید آن شرده در بان به هر جا که کشاید باین مژده دهن به لایزال خاطر و نوا  
 اینها خیر شمرن با دو بیتها ایشان با حکما صالح مقرون و حکما ایشان از حیثیات عفو دریا مصون و مامون  
 چون درینو لا صیغه همایون قوم فصل عنوان سوز لطف در مضمون بدعا گویند ولت و زافزون رسید  
 حسن ادب با و ار آن جز با و وظیفه دعا نصرت ندا و لاجرم بدین چند کلمه اختصار افتاد و سلام الاکرام  
 رفته آخری سه اندازه قاصدی با و نواز شناسه به سوی درویشان خسر کام شبنم کاسیاب  
 چون سید نشو عت ز اسمان قدر و جاه به خاکیان را جز دعا گوی چه یار آجواب به هر جا آید سید  
 علی مرغ حسود فتح و نصرت هم عنان اقبال و دولت هم کاب به زیارگاه خلافت پناه شاه رسید به نواز  
 که شدم عاجز از آوا جواب به چه حد حسن که نگارم بلوغ اندیشه به بحر وظیفه رفیع و عجا جبا جواب به لایزال  
 ذوالجلال الافضال هم خاطر اولیا و اخضر را از نوازل مبرصون از زلال قناریون و ترغیب  
 و جاه و مستقر دولت تیغ و انتمابه بقوت قواعد رعیت پرور و شیت مودت گسری همزون مشغول  
 دار و بالینی واک الامجاد و سلام رفته آخری سه متر فائده آفتاب بلند به سکو دره بی سر و پای  
 ز تشریف آن مکرست ذره را به سفر فرج به چرخ والا رسید به چون عنایت نامیمون بینی از او یاد و  
 روز افزون خاک نشینان آستان عجز و نیاز را سرفراز گردانید و کلاه گوشه قدر و تشریفشان به  
 عزت و ذروه کرامت رسانید بگنان یکدل و یک زبان رو نیاز بر زمین دست عابران و بخت  
 دعا گوی و مرسم رضا جوی قیام مینمود و مینمایند حضرت همین منان محض فضل امتنان اولیا  
 آنحضرت را حسب الامکان از هر کاره مصون از سکاره مامون و مفرودت و نفع جاه و شیت مدار و این  
 واک الامجاد و سلام و الاکرام رفته آخری سه چنانچه است این گوی میم او فاست به یقین خلعت ابر  
 خط آفتاب زرافه زانو مسک باشد که روزی چند با و مسک باشد ملا محمد المنت را بهی که  
 با همو مخالفان موافق بود و مر لطف شده اکاذیبی که با مراد و موافقان مخالفین بنمودند و گشت  
 احوال ایشان از موحیات تفرقه مصون با و اوقات به سبب معیت مقرون السلام الاکرام رفته آخر

زنده در بان شادمانی  
 و بخت بد که جدائی از تو افتاد  
 و نهان به جانها نثار باید آن شرده در بان  
 اینها خیر شمرن با دو بیتها ایشان با حکما صالح مقرون  
 چون درینو لا صیغه همایون قوم فصل عنوان سوز لطف در مضمون بدعا گویند  
 حسن ادب با و ار آن جز با و وظیفه دعا نصرت ندا و لاجرم بدین چند کلمه اختصار افتاد  
 رفته آخری سه اندازه قاصدی با و نواز شناسه به سوی درویشان خسر کام شبنم کاسیاب  
 چون سید نشو عت ز اسمان قدر و جاه به خاکیان را جز دعا گوی چه یار آجواب به هر جا آید سید  
 علی مرغ حسود فتح و نصرت هم عنان اقبال و دولت هم کاب به زیارگاه خلافت پناه شاه رسید به نواز  
 که شدم عاجز از آوا جواب به چه حد حسن که نگارم بلوغ اندیشه به بحر وظیفه رفیع و عجا جبا جواب به لایزال  
 ذوالجلال الافضال هم خاطر اولیا و اخضر را از نوازل مبرصون از زلال قناریون و ترغیب  
 و جاه و مستقر دولت تیغ و انتمابه بقوت قواعد رعیت پرور و شیت مودت گسری همزون مشغول  
 دار و بالینی واک الامجاد و سلام رفته آخری سه متر فائده آفتاب بلند به سکو دره بی سر و پای  
 ز تشریف آن مکرست ذره را به سفر فرج به چرخ والا رسید به چون عنایت نامیمون بینی از او یاد و  
 روز افزون خاک نشینان آستان عجز و نیاز را سرفراز گردانید و کلاه گوشه قدر و تشریفشان به  
 عزت و ذروه کرامت رسانید بگنان یکدل و یک زبان رو نیاز بر زمین دست عابران و بخت  
 دعا گوی و مرسم رضا جوی قیام مینمود و مینمایند حضرت همین منان محض فضل امتنان اولیا  
 آنحضرت را حسب الامکان از هر کاره مصون از سکاره مامون و مفرودت و نفع جاه و شیت مدار و این  
 واک الامجاد و سلام و الاکرام رفته آخری سه چنانچه است این گوی میم او فاست به یقین خلعت ابر  
 خط آفتاب زرافه زانو مسک باشد که روزی چند با و مسک باشد ملا محمد المنت را بهی که  
 با همو مخالفان موافق بود و مر لطف شده اکاذیبی که با مراد و موافقان مخالفین بنمودند و گشت  
 احوال ایشان از موحیات تفرقه مصون با و اوقات به سبب معیت مقرون السلام الاکرام رفته آخر

«دعا میجوید که اینها بدین  
 «دعا میجوید که اینها بدین  
 «دعا میجوید که اینها بدین  
 «دعا میجوید که اینها بدین

[illegible]





[illegible]



و با تمهال مصحوب نهایت توجیه بدولت اتصال تحفه سوغت شریف و هدیه بس بیف بگرد و دواغ  
 و سوغت انفریق در انما علم نش شهنشاق مشون ترا همت که در شرح و بیان آن بکاغذ در و رو  
 و خامه و زبان احتیاج افتد لاجرم ملای آن بساط منوره و زبان بنساط کشوده انما سیر و در و زیولا  
 و رقی بکمال محبت و دلگرمی مشون بکشته چندانکه انما شریف بیت آخرین تصدیقه برده که بی شک  
 گوی سبقت از اولین و آخرین به روی منوره بود و معلو بلطائف احسنه که بران کتاب لطافت انتساب  
 ع چون قطره شبنم که بکدر بگل سیراب و بنانگی افزوده مطلع بر تو اندیش گشت و شمع عقل فکرت  
 پیشه آمد حق تعالی و فین که بدین نظر سوزی شکاف شکافته بودند بقوت مناسب آن مکر و منجم  
 عقل باریک بین میان آن و مکر فرق نهادن است ندانم با چون مکر بفرق نهد و بر عبارات پاک که  
 بعنعم واد کس از بحر خاطر گوهر بار گوهر بار اخراج کرده بودند و بالماس تفکر سفته در سلسله نظام  
 آورده از ان جواب آید و آلی شاه سوار تقاضای چندان ندید و جرم آنرا زیر شاخ جان و زینت  
 حائل چنان گردانید و جو خط شریف با شنباط باین نوع خرائب باطل با وجود کثرت شواغل سوانع عطا  
 آنست که خدمت ایشان از تفرقه ظاهر جمعیت ابلن مانع نمی آید و ازین معنی امید اگر گشته مسالت نموده که  
 حق سبحانه و تعالی جمعیت که است فرماید که این جمعیت در شب آن محض تفرقه نماید و السلام الا کرامه قوه خیر  
 بعد از او و طائف دعا مقرون با جابت سمیع الله من عام رفیع آنکه تبارگی قاصد رسید تصدیقه نازیه سیر  
 به چرخ چند خاندن از ان تصدیقه و دل خامش اندر قید دیدم و در ان شایسته چند ششم سیرت پیکر کشته و جلوه  
 و کما سید دیدم به چرخ با مطلع تا مقطع در به بیت و در هر صراع به بعثت خاطر منم قد سبک به حرفی  
 فرود چون سبک پیچ نقصان آنکه دفع عین الکمال از حسن کلام و لطف مقام پوشیده بودند و از هیچ چیزی سبک  
 این ناقص الباس صاف کمال پوشانیده بنظر اندیشه در نیاید آری به مشاطه چهر و تبارک آید و ازین  
 خط کشیده دفع کننده از نحوی آن چنان معجز شد که خدمت ایشان از ادرت باقبال بقبول مقصود و اعراض  
 از نود و هجده بود و متا که شده است آنکه شریف علی الا اما اگر چنانچه نظر را از امور مکرر کرک شغال خیر و در چنان  
 مناجات شریف تر از ان نیست مبالغه زود و در دنیا و بیجا نیست که مقصود ظاهر نیست مجال مکرر شریف و کمال

و انشای شریف و علم  
 شهنشاق مشون ترا همت  
 کس از بحر خاطر گوهر بار  
 اخراج کرده بودند و بالماس  
 تفکر سفته در سلسله نظام  
 آورده از ان جواب آید و آلی  
 شاه سوار تقاضای چندان  
 ندید و جرم آنرا زیر شاخ  
 جان و زینت حائل چنان  
 گردانید و جو خط شریف  
 با شنباط باین نوع خرائب  
 باطل با وجود کثرت شواغل  
 سوانع عطا آنست که خدمت  
 ایشان از تفرقه ظاهر جمعیت  
 ابلن مانع نمی آید و ازین  
 معنی امید اگر گشته مسالت  
 نموده که حق سبحانه و تعالی  
 جمعیت که است فرماید که این  
 جمعیت در شب آن محض تفرقه  
 نماید و السلام الا کرامه قوه  
 خیر بعد از او و طائف دعا  
 مقرون با جابت سمیع الله من  
 عام رفیع آنکه تبارگی قاصد  
 رسید تصدیقه نازیه سیر به  
 چرخ چند خاندن از ان تصدیقه  
 و دل خامش اندر قید دیدم  
 و در ان شایسته چند ششم  
 سیرت پیکر کشته و جلوه  
 و کما سید دیدم به چرخ با  
 مطلع تا مقطع در به بیت و  
 در هر صراع به بعثت خاطر  
 منم قد سبک به حرفی فرود  
 چون سبک پیچ نقصان آنکه  
 دفع عین الکمال از حسن کلام  
 و لطف مقام پوشیده بودند  
 و از هیچ چیزی سبک این ناقص  
 الباس صاف کمال پوشانیده  
 بنظر اندیشه در نیاید آری به  
 مشاطه چهر و تبارک آید و ازین  
 خط کشیده دفع کننده از نحوی  
 آن چنان معجز شد که خدمت  
 ایشان از ادرت باقبال بقبول  
 مقصود و اعراض از نود و هجده  
 بود و متا که شده است آنکه  
 شریف علی الا اما اگر چنانچه  
 نظر را از امور مکرر کرک شغال  
 خیر و در چنان مناجات شریف  
 تر از ان نیست مبالغه زود و  
 در دنیا و بیجا نیست که مقصود  
 ظاهر نیست مجال مکرر شریف  
 و کمال

و انشای شریف و علم  
 شهنشاق مشون ترا همت  
 کس از بحر خاطر گوهر بار  
 اخراج کرده بودند و بالماس  
 تفکر سفته در سلسله نظام  
 آورده از ان جواب آید و آلی  
 شاه سوار تقاضای چندان  
 ندید و جرم آنرا زیر شاخ  
 جان و زینت حائل چنان  
 گردانید و جو خط شریف  
 با شنباط باین نوع خرائب  
 باطل با وجود کثرت شواغل  
 سوانع عطا آنست که خدمت  
 ایشان از تفرقه ظاهر جمعیت  
 ابلن مانع نمی آید و ازین  
 معنی امید اگر گشته مسالت  
 نموده که حق سبحانه و تعالی  
 جمعیت که است فرماید که این  
 جمعیت در شب آن محض تفرقه  
 نماید و السلام الا کرامه قوه  
 خیر بعد از او و طائف دعا  
 مقرون با جابت سمیع الله من  
 عام رفیع آنکه تبارگی قاصد  
 رسید تصدیقه نازیه سیر به  
 چرخ چند خاندن از ان تصدیقه  
 و دل خامش اندر قید دیدم  
 و در ان شایسته چند ششم  
 سیرت پیکر کشته و جلوه  
 و کما سید دیدم به چرخ با  
 مطلع تا مقطع در به بیت و  
 در هر صراع به بعثت خاطر  
 منم قد سبک به حرفی فرود  
 چون سبک پیچ نقصان آنکه  
 دفع عین الکمال از حسن کلام  
 و لطف مقام پوشیده بودند  
 و از هیچ چیزی سبک این ناقص  
 الباس صاف کمال پوشانیده  
 بنظر اندیشه در نیاید آری به  
 مشاطه چهر و تبارک آید و ازین  
 خط کشیده دفع کننده از نحوی  
 آن چنان معجز شد که خدمت  
 ایشان از ادرت باقبال بقبول  
 مقصود و اعراض از نود و هجده  
 بود و متا که شده است آنکه  
 شریف علی الا اما اگر چنانچه  
 نظر را از امور مکرر کرک شغال  
 خیر و در چنان مناجات شریف  
 تر از ان نیست مبالغه زود و  
 در دنیا و بیجا نیست که مقصود  
 ظاهر نیست مجال مکرر شریف  
 و کمال

ساترنی که نه هر جای جمال خود نموده و نه هر کجایا گنجم چه بوده ماهی نیکو بویست بگو + سیزده چشم کوشش آنچو  
گرفته از آب آگه هم لب به دربار جاننش نه پندار حجاب و سخن جاد و تانها بگنار از اصفیت پیردن بقصو آگاهان  
و دست هست از نمودن بی بود کوتاه و سلام الا کرام رفته آخری بعد از دفع السلام الحاکم العالی وقت  
الحفظ بالکرام و العا معروض آنکه هر چند این است هنوز از ماست و غایت قصد پیشین ستا میون  
شوم از سعادت ترک عادت محروم سیاحت مجر شمع و شمع نیانی قوافی متناگشت طروق غزل بی تو حسی  
از نظام صوری چاشنی نمیدهد بالکلیه اشد و یافته گاه گاهی شمع طار را بلکه تنید غایت حاضر را به تنبع بعضی تصادم  
الغوا که بر تن کلام المی حدیث کجاست و شغل بر بضاع و کشف فضائ فر و رنگان قاذورت انوی بازبانگان  
از لغات کمالات معنیست اشتغال نموده ملی بد جماعتی کسان شمع کلاهی دران نقائص از خود بخود گواهی  
میکنند که غرض ان تفسیر شمع و توخ و لقیق و ایشانت حاشا شمع طار را شمع کفون نیست چه  
در او صفا خود زبان تیرست به نیست حاجت که در هر چمن به بهایش بان کشد سوسن به نقیر که خود را به زجر  
از ملاقات صورت هر کران بر کران کشیده و با بود نابود خود در زانو و خول حران آرمیده قلبه طلب و نیستی که  
هرگز رزمیستی نه بیند و وجهه قصه می بودی که هرگز گردد و وجود بران نه نشیند و سرا چاققتان که در گوشه  
ابواب و درون خرمج بر خود به تصویر صورتی همه پریشان اختصاص شمع معانی ایشان کند و از ان نشانه جزو  
سازد و بهرستان محمدت خدمت بهمانز بهیتا بهیتا از آنکه دل انصاع کسان نمک به باج کسان به شکر  
و از آنکه ز فخر انهمان نمک بوده بانگ جهانیان آهنگ بود به سواد ریخا بوزن قافیه مضیه که به دوست  
حکایت فضل المتقدمین خاقانی شروانی مدح اختراع یازده و ابع المتأخرین مشربلی خند و لعل الفل و طریق انیا  
آن شتافتی بی چند گفته شده بود و بدست فرستاده شد امید است که به چشم رضا ملحوظ گردد و از این صفا  
والله اعلم بالصواب قرب الالجا بلا یسترسون و ست به چشم کی رساله سیر رساله که نول و سیر رساله  
الحق نه رساله نویسیده که سالی قطع در رساله کرده تا بوقت و رانگان آن رساله آورده بلکه غرض از این رساله  
بیا با مقدار ان اهل رساله و بهر سطر ز شرف چون کبری به شری عارف باصل کلی اندوی به بخشش با  
دل و کار نه به شرفی از ان کباری به سخن جان و تان چشمه ان فیض از آتش کار که در روز آتشش مکار

[illegible]

سنة الفلكية

ملعون و السلام و الا کرام رفته آخری سے ای بچو آمدن ستر لایر به آمد بل انانیت مبر  
 نام بقدر از بنقد جان ز نهامه او را بر و یا لکه دانی بسپاره اگر نه بهر چند روزی رتبه قلمی از مجا لان  
 استان رسید و نفخه گرامی از انفاست برستان و ریکه بر دو و یا ندگان بلوغ مجوری گرفتار زندگی صعب  
 بودی زندگانی دشوار شود امیدوار چنانست که این طریق مدعی اللیال و الا ایام استوار گیرد و این فاع  
 علی مرر الشهور و الا عوام استمرار پذیرد و سه شادوم زخم خلکت و از نفخه انفاست به گزندگی اطمینان آید  
 دارم به دولت و سعادت مستدام باد و السلام و الا کرام رفته آخری با کمال گفت نامه کای گرام به قصد  
 خوش بروم آورده شام که گریه و میان نباشد ز سده مجور از از جانب دست پیام چون خوشتر شرف  
 و عبارت لطیف تضمن به رباعی چنان وجودت حسن بیان فو به کنان خوشتر تصو کم توانگر به مبالغه  
 ضعیف سید از بهر صراع برل و سینه و سینه مجروح در تفرقه مسد گشت و با جمعیت مفتوح تا به شوق صا  
 اشتعال یافته و داعیه غرض بر وقت اتصال تکمال پذیرفت خاطر چنان نیواست که غرض به رضا اینست  
 و تحقیق این امید است کرده آید با بساطه تا ایام روزه و تضاعت ضعف هر روزه شوق این ا و بعد اوقات  
 حین سبانه و لقا همگنان از اونیق مصالح دینی و دنیوی رفیق گرداناد رفته آخری به هاینان چون یاد روزه  
 بر داغ غیر ترست به زیاده خط مشکین نظم جان فریش به چو گیسو سر مع در تقایش به و با طیف قات و شرف  
 ساعا منور غلعت مجور ان مایه لوت بخور ان گشت به گپی نه سر و او کشانده ز نقشش بوسه بر دو او اند  
 سو تقایش دست بزمده ز عقد گیسوش کو به شرف نموده در مقابل هر کشته آن شایع بی که بر شمع پاک بی می  
 جلوه نموده و هزار لعل و لب بکی و نیاز مندگی و شکی بر وقت و عرض ساینده میشود تحاشیا امر الاله الاله  
 المعصنه الاله الاله برین و بیت اقتضای کرده آید به بود و شوق زجانی مسکن و به به به محض به به  
 مانج مکاسب به چنانش به بر آرد شاخ اسید به که باشد سیه اش اقبال جاوید چون و گفت آن اسطه لعل  
 قنانه شد مردم در میان آینه قفا به رنگی بچو رسید از ستر قفا به در املین ظهور شد جلوه نما به رنگی بچو  
 پسندید هدیه مردم و هم مردم دیده در روح کافوری شسته و احرام زیارت مجور ان شهیدان شمع مجور  
 بسته برین بار رسیدند و بهین انرا از رسیدند آزاره لان کایان شانه شده و کشت این شای شانه شده شده

این متن در حاشیه راست به خط نستعلیق و به سبک کمالی نوشته شده است. در این حاشیه، نویسنده به توضیح و تفسیر ابیات و عبارات اصلی متن پرداخته است. در ابتدا، به توضیح ابیات مربوط به «ملعون و السلام» پرداخته و سپس به توضیح ابیات مربوط به «انسان رسید و نفخه گرامی» می‌پردازد. در ادامه، به توضیح ابیات مربوط به «دولت و سعادت مستدام» و «خوش بروم آورده شام» می‌پردازد. در پایان، به توضیح ابیات مربوط به «تحقیق این امید است» و «جلوه نموده و هزار لعل» می‌پردازد.

این متن در حاشیه پایین به خط نستعلیق و به سبک کمالی نوشته شده است. در این حاشیه، نویسنده به توضیح و تفسیر ابیات و عبارات اصلی متن پرداخته است. در ابتدا، به توضیح ابیات مربوط به «ملعون و السلام» پرداخته و سپس به توضیح ابیات مربوط به «انسان رسید و نفخه گرامی» می‌پردازد. در ادامه، به توضیح ابیات مربوط به «دولت و سعادت مستدام» و «خوش بروم آورده شام» می‌پردازد. در پایان، به توضیح ابیات مربوط به «تحقیق این امید است» و «جلوه نموده و هزار لعل» می‌پردازد.





[illegible]

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

[illegible]

Handwritten notes at the bottom of the page:

مجلس اول  
در بیان احوال و سیرت حضرت امام علی علیه السلام

۵۰۰

[illegible]

میگردد و تحاشی از این لطیف در کلام القضاة الی الکمال الیه ترجع بر دعا انتصار من نماید پس بجان  
 بگفتن از هر چه بناید نگاه دارد و از هر چه نشاید در پناه و سلام رفته آخری سه آن که بناید اهل ازت  
 کردند بیچاره نواز و چاره سازت کردند میگردانند کساران زنهار شکرت آنکه سرفرازت کردند  
 ارتفاع پایه مرتبه عز و جاه و رسای پادشاهین بنیاد پیرایه استکسابت دولت ابدی بلیک بر حصول سعادت  
 سرمد است خردمند است که آن پیرایه مظلوم ندارد و این مریایه را سهل گذارد و آن درویشی  
 از با افتادگان خویش نماید و این در پیرایه سرشته از دست اوگان گوشش فرماید بر جرات  
 امیداران که فرامایند نیست بدیشان در سینه مهر سینه ریشیان بد که تخم دولت جاویدت  
 اینست بگفتن از الیزد تعالی بر سر خود صبر دارد و از مسأله خود لغو و سلام رفته آخری سه  
 اوست و آنهمی رفته البعد و النوی بد الی القابض الخوف بالحد و العالی بد استماع افتاد که جزوی مرض  
 واقع بوده و بزودی صحتی کلی رونمود و البته ولی الاسان سه خیر صفت و شرفه صحت بد  
 گزیده محبوب بیکر بودی بد بخیر اندگان هجران را بد زبان خبر جان و دل بفرسود بد  
 حق سبحان تعالی بگفتن از عارضه امراض معوری و معنوی مصون اراد و از غلظت اوقات و  
 و زیاده مامون السلام و الاکرام رفته آخری سه لا ازال لصلوات عماد الدین و کما لصلوات  
 لآبیل الصديق و یقین بد ساعات بطاعت مقرون باد و اوقات بخیرات و مبرات شجون بد  
 گفتن که کنم پسین دعا در فی چند بد بر عادت اهل رسم با هم پیوندد دل گفت که ابرام نه شرط اوست  
 پس کن که همین عابد دست بسند و سلام رفته آخری سه لا ازال لافلاک من کنز اراؤنه  
 و تخم فی انصاب بر کیم سعادت و تیر جائز بد گفتن که جواب نامه جان پیوندد بر لوح بیان قم زخم حرفی چند  
 و گفت که از تحلف عادت و رسم بد بگذر که همین عابد دست بسند و خاطر شریف القلی بطلوب  
 مجازی مطلق باد و اوقات عزیز به شغراق و مقصود حقیقی مستغرق بد چون یادت بجان بد  
 ملکیت پیوندد زان خط مسلسل خود افتاد بد پیوندد گفتن که جواب آن نویسم دل گفت بد پس که این  
 و عابد دست بسند و سلام بعد فاسد و حیرت و بر کاهت علیکم سه آفتاب از بارم غرت چو ساء

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱



زره را به پایه قدر شرف عالی بشرف خطاب و در جواب آن خطاب از زنده عقل خورده بین  
 هیچ نشمارد صواب الاتقاع از جواب و اسباب ولست اینجهانی مقرران بموجبیات سعادت جاودا  
 معصیاد و بالبعثی و آله الامجاد و رفیع آخر می بای جنباب نقابت قباب ایالت ایالت خند و می عظم  
 اکملی اگر می آید فیض البیان من ان محیط القای بل الاتقاب مطروقه دون سداب به مد الله تعالی طلال  
 انفضاله غیاثا للدنیا والدین غنیثا للاسلام و المسلمین و عاها که برب نار رسیده به نوید کاستجینا  
 شنبه به خیمای که بان هست روشن به خرمج از عزمه جتو با حسن به مبلغ و مودی میگردد و بعد  
 معروض آنکه چون مجاری حوال اینجا می بختد الله المفضل الجواد مستعد می قاست مراسم شکر و سبب  
 او هست و طائف اتحاد دست اعیان ملک ملت و ارکان بین دولت علی الدوام و التام  
 در مقام ترصد و انتظار مذکور از وج جابه و دولت خون خور آسان وی بجای  
 بفسر طلعت فرخ خراسان را بیا که رجا برسم اشفاق و مکارم خلاص و اکرام عاقلین است که  
 ما سعادین بقصد و تاجح بین مراد و برای این بلاد بفضل خواهند نمود و منت خواهند نهاد و طلال عالی  
 الایام و الدیالی بر مفارق اکرام و عالی ممد و باد مکتوب سلطنت شعاری حسن بیگ  
 لغت سلطنت و رقعات تجتهد الی فقر اهل الفقر من نصر فیصر به حقیقت به عقلت یجنا حیا بفضل  
 و اعتناء و مقرر شحات اقلام ویران عالمی مقام سده سده آیین و عتبه سپهر حکیم پادشاه جهان به و شهر  
 محاربت شعار سلطان الغزاة و المجاهدین قمران الطغاث و المعاندین لازلست رایات نصره منصوبه  
 فوق السماء و آیات دولته مکتوبه علی لوح البقار و معنورین حسن بن علی بن عثمان که کز دست منتظم  
 ابرج و غزاه چه گشت باد یاباد از و بجا سمو به و زرد زریک بیابان سیم روح افزا به گنجی بامی آردی  
 غزایر کات به بر ایل که رشوه صموت غزاش غزاه زطوق طاعت او هیچ صاحب نصره منافات  
 نداشت به جمع تیر شتر به همان حاد که گو باشد و امان خرم به بربت راه رحم به هر حاد را به بعد حد  
 بسفت خاک کیشیا را به جلا و ناله جز از آله خیر جزا به منتظر خلاص حراسیان بیت الله از تو هم در آرد  
 حراسیان و از راه و مینی از تو هم عسا که عالم که همان کستان به غزایت غزاه از کفار و احمق که حجت

نقابت بکرون  
 دفع ممد و معنی بزرگی  
 ۱۲ سکه باب یک  
 نقابتی و دانه ممد و معنی  
 باز گشت ۱۲ سکه  
 الذي آه ای آنکه تعوی  
 کند بین از احاط  
 گشتن القایان بکینه  
 عقیق و از عتبه خنده  
 اند زریک و دانه ممد و معنی  
 آن در آرد و ممد و معنی  
 سایه فضل ای دان  
 مزایا و ممد و معنی

۲۸  
 زریک و ممد و معنی  
 سلیمان و ممد و معنی  
 بکرون و ممد و معنی  
 ۱۲ سکه باب یک  
 نقابتی و دانه ممد و معنی  
 باز گشت ۱۲ سکه  
 الذي آه ای آنکه تعوی  
 کند بین از احاط  
 گشتن القایان بکینه  
 عقیق و از عتبه خنده  
 اند زریک و دانه ممد و معنی  
 آن در آرد و ممد و معنی  
 سایه فضل ای دان  
 مزایا و ممد و معنی

زریک و ممد و معنی  
 سلیمان و ممد و معنی  
 بکرون و ممد و معنی  
 ۱۲ سکه باب یک  
 نقابتی و دانه ممد و معنی  
 باز گشت ۱۲ سکه  
 الذي آه ای آنکه تعوی  
 کند بین از احاط  
 گشتن القایان بکینه  
 عقیق و از عتبه خنده  
 اند زریک و دانه ممد و معنی  
 آن در آرد و ممد و معنی  
 سایه فضل ای دان  
 مزایا و ممد و معنی

[illegible][illegible][illegible]



۱۱

حسن عبارت و ملایم و بی نظیر استعارات را ز پور سوسو بر و و شایخ واقف کرده از حلال و حلال  
 و خود و خطوط و سطوح و عالی نگ غیر نام کاظمی در فی الدجاس و اس فی النام طبع گری می دهم بر این  
 توی جسم و مدارک و خط و دیگر یافتند و بهر چه نامش گزینند با صراحت مشاهد نقوش قاصی  
 رقی کن طراف و کثافات حدیقه حدقه سیدیل و بیان بنفشه و نمیکان کاشی از بارانهای شبنم  
 و شبنم شرک نیاز سیر باین گردانیده از عکس سبز نوای شک تهره رسیده از باغ خاطر من  
 می برورش بیا و کار خط توبه از شبنم اشک سحر و خون جگر و زلفه از حلاوت الفاظ شده از زینت و حد و کلام  
 شود انگیزش کلام جانرا چاشنی عینا شرب بهبه القرون چنانید و شامه تفسیر و مع روح پرور و شام  
 فوج ریح گسترش شام جانرا شرب لیقون و حق مخوم فضا مسک ساندول ایدین بوشت  
 از آن چای از دست شد ساسا از زدن سماع و لذت استماع آن گویش و سوش بر روز و کاف و طایفه  
 حبیب فکر و در خیال با چو آن غلس کن ناگه بر سر کوهی رسیده از عقود و در نقود و کوه بالا مال خستنا طایفه  
 عذر و مستورات حشمتا کعبه و از لباس ملع حرورت و قطع از کسار و خط محلی تعجب و لفظ در برگرفت  
 پاکیزه گانی و دیدگاهش الباقی و در حجاب نشان ایشان و دویش گانی یافت کم طایفه شمس و نسیم لاجا  
 و نشان ایشان است سه چنان آئین ایشان بدل شیش که پیدا کردی نجاست پیش  
 از آن معانقه و از و واج و مخالطت و تشریح چندان تراجم طائف و دقائق و معارف حقایق  
 استغفار کرده شد که زبان خاصه بیان ازادی آن قاصد بنیان نه بان استغفار و تقاضا  
 عا و کیفیت و لا بعض معانی کل کلام به بوصف آن چه نفیم که فاصله خارج و نزدیک نمی آن هم و هم  
 و عا و اعتنا معنی آن ملاطفه معاصه تجار بر ای تکلفات منشیان سخن مر و عبودیتا مصون از لغت  
 نظم گستر ملایم عا چون سپیده خنیا نیتی کشف و الباس و بنا چنان اوه خاطر عارفان همه جمعیت و شوق  
 مفرد و بانواع نیاید و شکی و شجون با حبات تعلق و در شکی بموقف من انقطع انوار طائف و منبع سلیمان  
 راضی محیط الفضل و الافضال و مبطل رحل و افاض الال به و اکریت صاصیت جلالت فی سائر الال  
 کالامثال به در یاد که بر دل دریا چو مگذرد و باد نوال و شود از تاب غلالت آب به چرخ گشت این

۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

در بیان بی وفای و فرستاد  
آتش خانه سبزه  
که در آنجا خنجر زده  
دستی او شده  
را در دهنش نهاده  
صید جلیلی شایع  
نمونه شیشه ای  
فرج کرم  
فصلی از اسطوره  
سکندر از آنجی  
بلخ و سرزمین  
که در آنجا  
دورتر است  
نیز از فرمانروایان  
در دستگیری و دست  
در دستگیری و دست

۴۳  
 فاسخ فی انفسی است  
 باشد  
 بمسکون عالم  
 بنی دوات سیم  
 صبر ایثار و علم و دانا  
 بنیان با انفسی  
 کردن  
 بنی طاعت و رضا  
 بجهان خیر بیان  
 و توکم زیاده حاصل  
 عجبی است که در این عالم  
 هر کس است که در این  
 است

ایضاً غائب  
موجود  
غائب  
موجود  
غائب  
موجود



رکن اسلام و جمیع مهور و خواص عوام است بسته شود و قیام بوظائف طوالت سده سده مقام آن  
 زبده کرام که عمده اکابر نام و مفاخر ایم است نموده آید به انج بود عمره و صلح توقع به ناکره و قرا  
 با تو خود و انچه چه منتفع به امیدوار و بهر کرم و شرم نعم حضرت باری عز شانه انست که حصول این امل قبل  
 قضا و الاجل است به و وصول به لا الاله الا الله قبل حلول المکنه رو نماید به پیش از آن م که اجل حیاتیتم به  
 دارم سید که دامان صالت گیرم به هر چند ذره حقیر از ان نادرست که زبان بجا طبعه فکرتشاید و میورچه  
 از ان خالتر که با لیسان معروض سوال جواب در آید اما چون بتدوین معامله و تشار این مقام و لذت از انچه  
 حاد و اثن است و امید صادق که این جرات بنفسه انست نشو و این گستاخی منتهی گستاخ گردد و سه مرا با تو  
 تو گستاخی سازد که ملک من این طرز معنی طرازا بد و گرنه چون من که را چیدار که با تو صخره مهر باز  
 چون قدرات معنی شوق و غرام را که بجلد نشینان خاطر ستمام اندر و و شو از رویش مصع عمو کلام  
 و کیسوند بهر خبر تمام کتابی جلوه نمایش یافت مساق من بدان بایسد که ساق اختتام شان از خیال و عبادت  
 مال است از ایشان پیروسته نماند دست قضا از پرچم رایات ملک به شا برقبال ابرچهره زلف کفایم به  
 با و پر وادها همت بر تر از ان بگشکین زلف آن شا بدفتد و ریند دام به ملک با و ان لاف جاید سید بی بر  
 بی عبا جانب مقصود کلی و السلام رقصه خرمی به یا کتانی ادا و ملت الیم به فقیح الواد و تزل بریم به و از اربیت  
 هم فواد و قل به و دم علی العکوف لیم به چون تخلف از مقتضای انا و القیاسی بر ابر و التکلف میقتضای انجا  
 و شیوه مقتضیان انا مصطفوی نیست لاجرم قیام بی و عمو سخنور و عیوبی بی رعوت مدح کسفر لابل به و عا  
 که نبود بهر مضایع بحسب یا بل که از اخلاص صاف به چو با بود بند و در عباد نا خلاص بخود و روی ریای بود  
 خوشی از شوا رب کیم به در و یافته از قدر و علیم به مشار ساخت جاه و حلال معوضه غوثاقبال و تمندی که  
 بر هم عقل و راندیش از شمائل صو و معن و فضائل نی و دیو که نیای منکاجت گذران اساس بر حمت  
 شعلان البرکت اندیشه مکی را در به جمیل و عوا و جزیل آن حضرت افتخار آن اطراف کائنات حیات  
 انتشار یافته است سموتش اتم گرفته لاجرم آنرا از قبیل تو صنیع و نجات شفته و از مقوله تبیین مبنیات انج  
 بلسان اعتذار و زبان عجز انکسار میگوید به چگونه در اوصاف صاحب به که حدش بود انقدر

سله  
 زمان بکرات  
 بیخ و عوایم کرام  
 تنوع بر و تو فانی و  
 انشای بی و خمدادی  
 ریندن آگ  
 ریندن آینه که کای  
 ان آسود و پیش از  
 سوت ۱۱  
 نای ۱۲  
 نام ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

بهر وصف لائق که رو آورم که در راه بخشش آن پیرم به بان صفت مشهور باشد چنان بد که دست  
خورد و بزرگ جهان بد کنم وصف ز اشبات آن صفت روید که بی ضرر باشد در آن گفتگوی بد زنی  
واللهی آید از حساب بد که گوید کسی شویست آفتاب بد گوید زبان آور شوند بد که گردون رفیع است  
و کیوان بلند بد آید اگر و کشید باب لثام فلا بد من فتح باب لثام و قاه الفی ملکه لایور بد  
عمر و من صروف الدجوه و البقاء بالطول الامتنان بد علی سند العزول الزمان بد و قاه رفیع  
المشاق به صا عنط اهل الکمال بد کمر مشا عسی جبار محالی مدارک عقلی روح چنان بد فروغ طوع  
انوار حجاب عکس مع امع اسرار کمال آنحضرت مالا مال است که نزدیک است که تو هم درونی نقش و کلف  
منی و تونی از میان برخیز و لا جرم اظهار شوق و غرام و عطش و اتم رازدنیانی صفت و تنضی است  
از صبو صبا و در سیدارد و از طریق تحقیق بعدی شمارده زین صفت آن جمال کمال کم گاه و بگاه باخو خال  
دل دیده آن بر آید چنان بد که خبر است هم و بی از میان بد رسیدم ز نام صال فراق بد رسیدم شرح غم و  
نگو یخرد مند با خوشی بد که میبشوم ای من بن شوق من بد و همدا چون دور صوی قهت آن  
القصال اتحاد دل علی الله و امع کمال است و اتمام آن مشهور و محاط با آن مشغول که حضرت حق سجاد  
مکین غیب لطیفه ظهور سنان که صفت را با مطابق سازد و ظاهر با باطن موافق گرداند چنانکه در سخن آن  
کمال آید و بد صریح اواع نور او شود که زبان نظر صفت شایسته فنون آنرا است گوش هم مستقر بر عزابت نکات  
نواد را و گردود خوش اندم که با معنی جان دل بد مشهور و صفت آن گل بد رنگ بصیرت بر آید بصیر  
زود و با طابان شعور و هر بد چو باشد زبان طوطی شکرش بد نشو گوش مجسمه گوهرش بد و چون بنوا نوحه بقیع پر زور  
از جوان کرد پیبری نام بر آورده لوای و لای آنحضرت بر دوش محافل شرح شما لای خباب بد  
با کثرت غوث ضمن مقصود و مطلوب خود شنید و بر تو اقبال بر دیرانه مسکینان احبت و بنور حضور  
کاشانه تاریک نشینان امورش آن غرض متا که شد و آن اشیاء مشا گوشت بینا بلکه حب می خود هم  
حالیفا و یافته بود جز آن گشتگانی و زانجی که مطا عت بریان و بارست از زیر آن بد طریق انقیاد سیر  
طریق عشق و پیشین و اما چون الی هست نبسته علائق بسته بود و با غایت سنگ لایع و علائق شکست کنایت در خبر

[illegible]

[illegible]

[illegible][illegible]



[illegible]



[illegible]

معاذ بن عمرو بن الجموح

[illegible][illegible]

طاهر میان خود حامی جباری سدا آن بانجی کرده شده ز شوق نهانی عبارت چست چو بر سر مل  
 دل گواهی به دخی کمینه لاجرات این کلام گستاخی این بام نمود اما بچشم الماسو مغرور تصدیق گشت سه  
 ز درویش ملوک درین چه لائق دعا شنب همت بچگاہی به بانسان که خوابی نصیب با واد بقای  
 معنون از حال تنای به اندر تعالی ذات ملکی صفات را در بر عزت و مستودات بهار و جواب  
 مکتوب سید معین الدین محمد ولی شیخ صیف الدین نجی شاعر شیخ الصبا ابدت الی النعماء  
 من بلده منیا الحبیب تیمانا الی اهلن نسیم من طیب به و بهو بهان عنده نیما به صبح دم بود گیسوی آید  
 تازه شد بادل من عشق ترا حمد قدیم به شمع خامه سکین لغو از که صغیر ناسه شکوین طبع در مرغان اولی انجمن اودم  
 نهاد چون سواد دیده ارباب پیش به نور و چون سیرینه اصحاب انش سلسله سرور این قشاکر عمت  
 بدین قلیل البضاعت رسید سه قد گزنی عهد کلمه نشسته به و شیخ اخزان الفواد شوقان المقلبی نه شوق به  
 و اضر من فی الاشارة ناله ناله قلعا که در هر فرجی رود و در هر لفظی مشاهده لطف افتاده کامل از  
 و شوق حاصل کردم به چشم تریش ز شوق نثرل کردم به و آنکه پی یاد کاران کلک بنان در گردان  
 دل حاصل کردم به هر چند حصول این مراد از خود صلاح این بجا اصل بیرون بود و وصول بهین اسم از مرتبه  
 این بسته دل فزودن اناج چون لطف تو عام هست اینها عجب به آری اگر کتاب المکتب به تیره ترا  
 تا بد پاش ازان چه پاک و اگر ما بان فو بهاران بر گشت اسوخته خرمی بار در فیض عامش از ازان دیان  
 سه توئی ز احسان فضل آن ابر نیسان به که بار و بر بلند و پست کیسان به چه آید فیض بخش از بجز غار به نه  
 کل طهار و محروم نی غار اصناعات الطوائف اصناف اعطاف کما ز فحوی نامیه یون سطرلجیمه  
 بهایون بنالقه ذوق و جاذبه شوق چشیده و کشیده شد عجز شکسته و قلق و لبیک بیوقوف عزیزان به شود  
 سه چو گل بنده در آمد لب لب ز نشاط به اگر گلشن لطف در نسیم قبول به قصه فراق و حکایت  
 اشواق قیاسا علی مفارقتا ارباب العبارات منظمه بالغه و موهوم اغراق لاجرم برین بیت اتمه قرار کرد  
 می یسه توان الکیا عذبت بفراقنا و محامد علی الیل نزل الکو کب به و لوجع الایام کاس شتیاننا به حلات  
 الایام شبه الازائب یتمسک نکه این فقیر را الکیا ز گوشه نیر نیر فرو نگذارند و گاه گاهی التفات

١٠٠

[illegible]

[illegible]







[illegible]

۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱  
 ۴۷۲  
 ۴۷۳  
 ۴۷۴  
 ۴۷۵  
 ۴۷۶  
 ۴۷۷  
 ۴۷۸  
 ۴۷۹  
 ۴۸۰  
 ۴۸۱  
 ۴۸۲  
 ۴۸۳  
 ۴۸۴  
 ۴۸۵  
 ۴۸۶  
 ۴۸۷  
 ۴۸۸  
 ۴۸۹  
 ۴۹۰  
 ۴۹۱  
 ۴۹۲  
 ۴۹۳  
 ۴۹۴  
 ۴۹۵  
 ۴۹۶  
 ۴۹۷  
 ۴۹۸  
 ۴۹۹  
 ۵۰۰  
 ۵۰۱  
 ۵۰۲  
 ۵۰۳  
 ۵۰۴  
 ۵۰۵  
 ۵۰۶  
 ۵۰۷  
 ۵۰۸  
 ۵۰۹  
 ۵۱۰  
 ۵۱۱  
 ۵۱۲  
 ۵۱۳  
 ۵۱۴  
 ۵۱۵  
 ۵۱۶  
 ۵۱۷  
 ۵۱۸  
 ۵۱۹  
 ۵۲۰  
 ۵۲۱



و تعالی حاضر مکن از آنجود بیوسه و از غیر خود گسته اراد و اسلام الا کرام علیکم اولاد و آخر اظهرا  
 و باطنار قعه آخری کا حاکم اشخاف الثغیات و التهامه الی التناحت العلیا و الحکیم التانی بدو لکنه  
 فی شان هر کای شکم به کیون خلوص الود و دیدن انتفاک بعد از رفع نیاز بلسان اختصار و ايجاز مرقوع  
 آنکه خدایه سوسو اعظمی مولانا کمال الدین حبیب الله که دیرگاه در نجانبه تحصیل علوم کتساب  
 اشتغال تمام داشته اند و در بسیار اوقات فقیرانه بشارت خیر و شرف میسر اخذ سلسله شوق  
 به تحصیل سده سببه جاذب طبع و اعیه صله هم جنبش آمدن صوبه جبه نمود و بهیچ شبهه بعد  
 حصول این مقصد بجز وصول به این مقام حجبند بهین بیت شاه مطوط خواند گشت اخیست  
 کامله منظره خواهد شد و ولست و جهانی و سعادت جاودا محصل باد و اسلام الا کرام رقه آخر  
 بعد از رفع حقیقت تسلیم فرمایم آنکه که در پیشگاه مولانا شهاب الدین عبداللہ برگاه است  
 که از دولت و طمان محاسن خوان بی بهره در محالک اسان با و نه تحصیل معارف علوم مشغول  
 بقدر تحقیق و رفیق است و خود آتش شایسته نموده حالا جاذب طبع گیرش گرفته و داعیه هم  
 در دانش آید و بخت عنان غمیت به وطن با لوف مسکن مانوس صرف داشته ایم آنکه چون نیست  
 ملازمت برسد وظیفه کرام و احرام بجا آید و در هر یکی رجوع نماید التفات و اهتمام دریغ ندارند  
 چون این سلسله تحقیقات مکارم طلاق و سرسم اشفاق ایشان است زیادت مبالغه احتیاج  
 نخواهد داشت رفیق رفیق با دوستان زیادت و اسلام رقه آخری سه نامو نامه که نامش اینست  
 در بر آید بهر که انداختی که خضرشی بهر بر صدر او گرفته مقرچان و اعلم و بهیچ طریقی تا بدین  
 حقیقت کتابت و الفنون الهی قلم بر انگشت گرفته اند و فون و ات در کنار نهاد و بهیچ صابیده  
 چون و مفتوح چشم شاه و بهر خوان صمیمه چنین نیفتاد و بهیچ آفریده را چون بهره محرومه سر اتجار  
 که بر کشیده جز باطلاع بر جوهر این فریده با و آسمان خرید از بهریت او صا آن صا بی صلیب  
 بی نصیبی حاصل می نشد و بی کسب سبب سکون و تحقیقی که در او اهل شیت زوال گرفته بلکه با صدق  
 استبدال پذیرفته لاجرم از سر و صا گذشته در آن شکسته صا گشته سلا که زبان شانه شده اند این

معالی حاضر مکن از آنجود بیوسه و از غیر خود گسته اراد و اسلام الا کرام علیکم اولاد و آخر اظهرا  
 و باطنار قعه آخری کا حاکم اشخاف الثغیات و التهامه الی التناحت العلیا و الحکیم التانی بدو لکنه  
 فی شان هر کای شکم به کیون خلوص الود و دیدن انتفاک بعد از رفع نیاز بلسان اختصار و ايجاز مرقوع  
 آنکه خدایه سوسو اعظمی مولانا کمال الدین حبیب الله که دیرگاه در نجانبه تحصیل علوم کتساب  
 اشتغال تمام داشته اند و در بسیار اوقات فقیرانه بشارت خیر و شرف میسر اخذ سلسله شوق  
 به تحصیل سده سببه جاذب طبع و اعیه صله هم جنبش آمدن صوبه جبه نمود و بهیچ شبهه بعد  
 حصول این مقصد بجز وصول به این مقام حجبند بهین بیت شاه مطوط خواند گشت اخیست  
 کامله منظره خواهد شد و ولست و جهانی و سعادت جاودا محصل باد و اسلام الا کرام رقه آخر  
 بعد از رفع حقیقت تسلیم فرمایم آنکه که در پیشگاه مولانا شهاب الدین عبداللہ برگاه است  
 که از دولت و طمان محاسن خوان بی بهره در محالک اسان با و نه تحصیل معارف علوم مشغول  
 بقدر تحقیق و رفیق است و خود آتش شایسته نموده حالا جاذب طبع گیرش گرفته و داعیه هم  
 در دانش آید و بخت عنان غمیت به وطن با لوف مسکن مانوس صرف داشته ایم آنکه چون نیست  
 ملازمت برسد وظیفه کرام و احرام بجا آید و در هر یکی رجوع نماید التفات و اهتمام دریغ ندارند  
 چون این سلسله تحقیقات مکارم طلاق و سرسم اشفاق ایشان است زیادت مبالغه احتیاج  
 نخواهد داشت رفیق رفیق با دوستان زیادت و اسلام رقه آخری سه نامو نامه که نامش اینست  
 در بر آید بهر که انداختی که خضرشی بهر بر صدر او گرفته مقرچان و اعلم و بهیچ طریقی تا بدین  
 حقیقت کتابت و الفنون الهی قلم بر انگشت گرفته اند و فون و ات در کنار نهاد و بهیچ صابیده  
 چون و مفتوح چشم شاه و بهر خوان صمیمه چنین نیفتاد و بهیچ آفریده را چون بهره محرومه سر اتجار  
 که بر کشیده جز باطلاع بر جوهر این فریده با و آسمان خرید از بهریت او صا آن صا بی صلیب  
 بی نصیبی حاصل می نشد و بی کسب سبب سکون و تحقیقی که در او اهل شیت زوال گرفته بلکه با صدق  
 استبدال پذیرفته لاجرم از سر و صا گذشته در آن شکسته صا گشته سلا که زبان شانه شده اند این

و تعالی حاضر مکن از آنجود بیوسه و از غیر خود گسته اراد و اسلام الا کرام علیکم اولاد و آخر اظهرا  
 و باطنار قعه آخری کا حاکم اشخاف الثغیات و التهامه الی التناحت العلیا و الحکیم التانی بدو لکنه  
 فی شان هر کای شکم به کیون خلوص الود و دیدن انتفاک بعد از رفع نیاز بلسان اختصار و ايجاز مرقوع  
 آنکه خدایه سوسو اعظمی مولانا کمال الدین حبیب الله که دیرگاه در نجانبه تحصیل علوم کتساب  
 اشتغال تمام داشته اند و در بسیار اوقات فقیرانه بشارت خیر و شرف میسر اخذ سلسله شوق  
 به تحصیل سده سببه جاذب طبع و اعیه صله هم جنبش آمدن صوبه جبه نمود و بهیچ شبهه بعد  
 حصول این مقصد بجز وصول به این مقام حجبند بهین بیت شاه مطوط خواند گشت اخیست  
 کامله منظره خواهد شد و ولست و جهانی و سعادت جاودا محصل باد و اسلام الا کرام رقه آخر  
 بعد از رفع حقیقت تسلیم فرمایم آنکه که در پیشگاه مولانا شهاب الدین عبداللہ برگاه است  
 که از دولت و طمان محاسن خوان بی بهره در محالک اسان با و نه تحصیل معارف علوم مشغول  
 بقدر تحقیق و رفیق است و خود آتش شایسته نموده حالا جاذب طبع گیرش گرفته و داعیه هم  
 در دانش آید و بخت عنان غمیت به وطن با لوف مسکن مانوس صرف داشته ایم آنکه چون نیست  
 ملازمت برسد وظیفه کرام و احرام بجا آید و در هر یکی رجوع نماید التفات و اهتمام دریغ ندارند  
 چون این سلسله تحقیقات مکارم طلاق و سرسم اشفاق ایشان است زیادت مبالغه احتیاج  
 نخواهد داشت رفیق رفیق با دوستان زیادت و اسلام رقه آخری سه نامو نامه که نامش اینست  
 در بر آید بهر که انداختی که خضرشی بهر بر صدر او گرفته مقرچان و اعلم و بهیچ طریقی تا بدین  
 حقیقت کتابت و الفنون الهی قلم بر انگشت گرفته اند و فون و ات در کنار نهاد و بهیچ صابیده  
 چون و مفتوح چشم شاه و بهر خوان صمیمه چنین نیفتاد و بهیچ آفریده را چون بهره محرومه سر اتجار  
 که بر کشیده جز باطلاع بر جوهر این فریده با و آسمان خرید از بهریت او صا آن صا بی صلیب  
 بی نصیبی حاصل می نشد و بی کسب سبب سکون و تحقیقی که در او اهل شیت زوال گرفته بلکه با صدق  
 استبدال پذیرفته لاجرم از سر و صا گذشته در آن شکسته صا گشته سلا که زبان شانه شده اند این

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

[illegible]

آخری اسے نقد جارسن انصاف سے تدارج پختی و معجز و اما و مرجع انوار و کتاب جلیل سیرت فی بشرہ الی اللہ  
 انعماً متابع نقد و تدریج پر رسیدار و عوادیر کا شالی و توفیق عالی متوقع و درون شگون ستار و ستر نگار تدری  
 بمسکین آفرین شمع زایل ہمیکرت تا باخر و زمرطلع ہم موبیت تا بقطع بحر شوق با رب سنی کشا  
 ز جوشمہ تنگ بجزی و شمع و سوز خطن طلی از غفل خامہ با نوا و اسرار قد شمع و دید و مرید و از شام  
 آن سواد پر نور شد دل منت سیدہ از ملا خط آن نو بہر گشت باز او بہر حرف از ان سواد تو محبت  
 و واد و بفرص غرض سایدہ پیشود و در مقابلہ ہر بعد از ان نور و جامع خاوص اعتقاد جبرست شوق و تابندہ  
 میگردد و بسبب خدا مسموع باد و بنظر انصاف شفع و محضات اقدام برین اسلہ و مجوز گستاخی قدیم  
 اہتمام برین مقولہ منزل بیان خیر تواند بود مرتبہ بخاطرنقیان مفید و الاکی رسید بر جرح و اللہ  
 زمین گفت و گویا این نزدیک بخاک اہ کیسان بود و دروغ و غیہ مرادش سبندی بہ زیادت اہلیا  
 سوجبت منت را سہا بالا اقتصار و الاختصار و عطفۃ الدعا جدر و آخرتہ روزین ملک زمین بسیار  
 ملکین خضر فرخ بسیار و ہر یک کس جس ملک بہان پادشہ نیست بہ پیشین نبل مملکت پاندار با و اسلام رقم  
 آخری ان اللہ ان اللہ جوں سہ و راتم آغاہ چو گردون گردید ہر شام و سحر اشک شفق گون گردید  
 چون چشمہ غور ز خاور آید بیرون ہر خاک مین خاوران خون گردید چون خبرین اقدی اللہ و نصیب  
 کہ نزدیک و دور تاثیر آن برابرند و اصل و محل و مجرور و تالم آن مسا و یکد گردین فقیر حقیر معجون رسید  
 ع چگونہ شرح ہم نہ سماع آن کچہ شد بہ خاطر بر آن و رور کہ ہر رسم و بیان فقیران دہر قاعدہ و محاسبات  
 نہ ارباب ارادت بدو کہ خانہ فخرتہ شد چند بر ہم رسید و بنوک قلم اندیشہ کلمہ چند و رسم نو پس از امارت  
 رقت گردید و غفلت نموہ و خامہ جز بدین حرف سرور نیاورد و دوات جز باین نکتہ دہان کشود  
 کامر و ریح گردیدہ ماتم نتوان کردہ و از مو گری یکیر کم نتوان کردہ و از قافیہ و سجع فرو بند لب خوش کاہنا  
 بجز از خاطر خرم نتوان کردہ و نیز دعا جان پاک نورفتہ پیشین گرفتہ را بہرمت و مغفرت جاودانی  
 مصروف دارد و طبع دراک غمیدگان ماتم رسیدہ را از زمین نبل مزخرفات فانی مصروف اسلام رقم  
 لا زال بخار لا رب اعلمت و رحا الاسبغ الیوت بعد از رفع دعا مرقوع آنکہ در نیو لا حامل قوع کہ خود را از

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

[illegible]





علوه و لقیته فی ما شاء ما امكن العقاب و السلام و الا که ام رقعہ آخری سے اسی در طلب تو یکدل و یکرو باہ  
 سن جبکہ لا یروم الا الرواہ از لذت وصل و دولت و دیدارت بد لیس احد کشننا محروما بد بعد از عرض  
 شکستہ و نیاز مند عرض شدہ نواب کا مینا حضرت خداوندانکہ خدمت موکو اعظمی کہ چند گاہ است  
 کہ انان دیکر و ارادت برین جانب آورده از استادان کامل عزالدعا انصاره و صفات قدره عظیم  
 کرده و حال اسرہ طعن ظہور یافته و عنان جاودت با نصوت یافتہ امیریت کہ بد دولت خدمت و شرف  
 ملازمت برسد بتطرات ملطف احسان لمحوط گردد و از ان لطافات فضل امتنان مخطوط دولت  
 دو جہانی و سعادت جاودا محصل باد و سلام رقعہ آخری نامہ نامی صحیحہ جاہد گرامی تا دہر و زکا  
 خرقہ انتقاری نہ پیرایان اہ تجرید و طلعت افتخار بالا نشینان پیشگاہ تفرید تواند شدہ استغنیتم  
 چہ جب عطاران بد عطیرہ فرق مفسدان بلن بد علم روشن و ق و وقت حال بد و این نقد بقرا لا  
 برین ہجران از لباس صلت عورت شیدہ باد اہل خانہ صورت و معنویہ و لہامہ زندہ با نفاس  
 عیسویہ نامہ خوش و صمیمہ دلکش ار از شرف مورد کور و دما علی العطش سے ناگاہ برین غلص  
 غمیدہ فتادہ بوسید کشاد خواند و بردیدہ نہادہ اصناف ان لطاف و اعطا اصناف رحمت و نیا  
 و صفا و دعا اتحاف میرد و خوفان ملال الا کثا بدین مقدار اقتضا کردہ میشود عنایت از یکجا  
 ابد بقرون باد و سلام الا کرام رقعہ آخری من جاہدیم دیار عراقی بشدہ از ان شعاع حجبہ شہ  
 آن کہ برہاہ وصل و صرف کتم بہ آن مالیم از عمر کہ باقی باشد و قریب بشاہ مفضل عار خیا نچہ بر شہ  
 روشن دل ظاہرست بہترین وسیلہ الیست و تحصیل مرادات دینی و دنیوی و تکمیل سعادات صورت  
 و معنوی و سنگیری از پای افتادگان بآن مدیست و پامردی عنان از دست دارگان بآن مقرر چنان  
 استماع می افتد کہ خدمت ایشان در ان باب تمام تمام دارند امیدوار چنانست کہ آنفعی روز بروز  
 تزیید باشد و عشت بساعت در سر و بر آن سبب بہتعالی مید و دولتہا جاوید برسد و نہ وجود و کرام  
 رقعہ آخری علیک السلام یا اہل اسلام و الیک شکر و ثناء و عرا کہ ما شہ شرج الشوق کیف لا  
 تقلیل شو آخرت کلامی با کلام لاتی نظام کہ بساط حروفش سطرین نہر سے کشا حروفنا حالیا لم نقل

بجاہدیم دیار عراقی بشدہ از ان شعاع حجبہ شہ  
 آن کہ برہاہ وصل و صرف کتم بہ آن مالیم از عمر کہ باقی باشد و قریب بشاہ مفضل عار خیا نچہ بر شہ  
 روشن دل ظاہرست بہترین وسیلہ الیست و تحصیل مرادات دینی و دنیوی و تکمیل سعادات صورت  
 و معنوی و سنگیری از پای افتادگان بآن مدیست و پامردی عنان از دست دارگان بآن مقرر چنان  
 استماع می افتد کہ خدمت ایشان در ان باب تمام تمام دارند امیدوار چنانست کہ آنفعی روز بروز  
 تزیید باشد و عشت بساعت در سر و بر آن سبب بہتعالی مید و دولتہا جاوید برسد و نہ وجود و کرام  
 رقعہ آخری علیک السلام یا اہل اسلام و الیک شکر و ثناء و عرا کہ ما شہ شرج الشوق کیف لا  
 تقلیل شو آخرت کلامی با کلام لاتی نظام کہ بساط حروفش سطرین نہر سے کشا حروفنا حالیا لم نقل

ناخوانا

کے لئے ایک اور کتب خانہ بنانا چاہئے۔  
 اس کے لئے ایک اور کتب خانہ بنانا چاہئے۔

آن خاطر ناخلف الاوارس خا نمانده نمون البرکت فیض التمام فیض علیته تا تحقیق حسن چگونگی گشته  
سازم در مقام اتحاد تا گوی که خطاب تو جواب من جداست به نیست واقع و بیان گزینان  
یک سخن که در زبانی نام او آنجا انداخته است به باز بر هر از آن مبلش جردن اصلیه بر قوم در زبانی  
بر کلام از محیف کشف اصول کلیه و سوسم عدل چون حقان توحید را در مجربان مضائق فکری و  
تجربا چون انواع تفریطا منشی محرومان مراغه تقلید نسبت از مقام انت الملکین بشری تا افزای  
و احسن فیض جماعی و همیشی انسانیت و فنی فیکلم و حدیث او و گویم به مشهورین ائمه الدعو و والد  
از زبان عشق هم عشق الماسی و بهین ضاستر از فروغی که در خطاب و در صفا مستفید از خدا  
بی شمع محفوظ هر چند نزاع و التباع بدو لیاقت اتصال سعادت اجتماع که نظر بود حقیقت در در صفا  
ست اما قیاس کثرت صورت نمون که کارگاه استیلا حکم نسبت اعتبارات است از قبیل مکنات نسبت  
برین شوق ملائیم علیک اللهم لکن الترویج که یک به انشائون الکشفون تا کیفه فان به شوقی متنی ال  
او بیک لایک به آنی که بشم و صبح فیروز نیست به صبح نورشید عالم افز نیست به شوقم خود را در آنکه خود  
دو فتم که کم باشد از آنکه از من افز نیست به دیگره بود که در خاطر فایز سگدشت که تفسیر سوره اخلاص  
تقریر صورت اختصاص فلهی کرده است عرض با دیا با واسطه تو هم گشتاد خیر توفیق در حق مینماید مجدداً  
که غریب این سلسله تسلیک این جمله بعنایت بی علت نعم علی الاطلاق و المبتدئ بالنعیم قبل الاطلاق  
بطور آمدن آری ع اینها از تواید چنین ها تو کنی به صحت جانانه و اتفاقاً مکنان را نظر بصیرت از صحت  
کثرت در صفت دارا و وجه است از انجمن تفرقه در شمیم جمعیت و السلام و الاکرام رفته آخر  
به آتی به در سوزن حواری للعالی و التلی النیار کتبا با گریه با بد استن مطاردیه شریعاً و به حدیث  
عهداً اتدبیا به سه آمدن غنی برگ گل و در شفا بر روی خطی از کرم کرده نگاره کفر کمین بیت گفت که از این  
منشوخنای است بهشت خسرو خاره و عالس همانی با کار و نفا الس منانی با نگاره که از ازل بجای مجسم  
بودند و در نزل بنقاب متناسق گاه نقاب کشاده برقع احتجاب بکسیو نهاده و در یکای و در و در  
موجود خورشید و از جانب بی لال کردار گوشه ابرو نموده از جانب و روشنی دیده فرو دیده و گوشه ابرو

آه آنکه آید به دلداد  
طعن میدان  
برسان و نیست  
تبعی و محلی نیست  
بزرگ خاخر  
شمار چو بپای  
آن عاشق و بزرگ  
دلبختان ناز و کرم  
الهم صبر کن و صبر کن  
و در سر و پای  
هم که کینه تو خفته شده  
بشمار

از استغفار بخشنده بران آموختن چیز از چیزهای

[illegible]

۱۲۸۱  
 ۱۲۸۲  
 ۱۲۸۳  
 ۱۲۸۴  
 ۱۲۸۵  
 ۱۲۸۶  
 ۱۲۸۷  
 ۱۲۸۸  
 ۱۲۸۹  
 ۱۲۹۰  
 ۱۲۹۱  
 ۱۲۹۲  
 ۱۲۹۳  
 ۱۲۹۴  
 ۱۲۹۵  
 ۱۲۹۶  
 ۱۲۹۷  
 ۱۲۹۸  
 ۱۲۹۹  
 ۱۳۰۰  
 ۱۳۰۱  
 ۱۳۰۲  
 ۱۳۰۳  
 ۱۳۰۴  
 ۱۳۰۵  
 ۱۳۰۶  
 ۱۳۰۷  
 ۱۳۰۸  
 ۱۳۰۹  
 ۱۳۱۰  
 ۱۳۱۱  
 ۱۳۱۲  
 ۱۳۱۳  
 ۱۳۱۴  
 ۱۳۱۵  
 ۱۳۱۶  
 ۱۳۱۷  
 ۱۳۱۸  
 ۱۳۱۹  
 ۱۳۲۰  
 ۱۳۲۱  
 ۱۳۲۲  
 ۱۳۲۳  
 ۱۳۲۴  
 ۱۳۲۵  
 ۱۳۲۶  
 ۱۳۲۷  
 ۱۳۲۸  
 ۱۳۲۹  
 ۱۳۳۰  
 ۱۳۳۱  
 ۱۳۳۲  
 ۱۳۳۳  
 ۱۳۳۴  
 ۱۳۳۵  
 ۱۳۳۶  
 ۱۳۳۷  
 ۱۳۳۸  
 ۱۳۳۹  
 ۱۳۴۰  
 ۱۳۴۱  
 ۱۳۴۲  
 ۱۳۴۳  
 ۱۳۴۴  
 ۱۳۴۵  
 ۱۳۴۶  
 ۱۳۴۷  
 ۱۳۴۸  
 ۱۳۴۹  
 ۱۳۵۰  
 ۱۳۵۱  
 ۱۳۵۲  
 ۱۳۵۳  
 ۱۳۵۴  
 ۱۳۵۵  
 ۱۳۵۶  
 ۱۳۵۷  
 ۱۳۵۸  
 ۱۳۵۹  
 ۱۳۶۰  
 ۱۳۶۱  
 ۱۳۶۲  
 ۱۳۶۳  
 ۱۳۶۴  
 ۱۳۶۵  
 ۱۳۶۶  
 ۱۳۶۷  
 ۱۳۶۸  
 ۱۳۶۹  
 ۱۳۷۰  
 ۱۳۷۱  
 ۱۳۷۲  
 ۱۳۷۳  
 ۱۳۷۴  
 ۱۳۷۵  
 ۱۳۷۶  
 ۱۳۷۷  
 ۱۳۷۸  
 ۱۳۷۹  
 ۱۳۸۰  
 ۱۳۸۱  
 ۱۳۸۲  
 ۱۳۸۳  
 ۱۳۸۴  
 ۱۳۸۵  
 ۱۳۸۶  
 ۱۳۸۷  
 ۱۳۸۸  
 ۱۳۸۹  
 ۱۳۹۰  
 ۱۳۹۱  
 ۱۳۹۲  
 ۱۳۹۳  
 ۱۳۹۴  
 ۱۳۹۵  
 ۱۳۹۶  
 ۱۳۹۷  
 ۱۳۹۸  
 ۱۳۹۹  
 ۱۴۰۰  
 ۱۴۰۱  
 ۱۴۰۲  
 ۱۴۰۳  
 ۱۴۰۴  
 ۱۴۰۵  
 ۱۴۰۶  
 ۱۴۰۷  
 ۱۴۰۸  
 ۱۴۰۹  
 ۱۴۱۰  
 ۱۴۱۱  
 ۱۴۱۲  
 ۱۴۱۳  
 ۱۴۱۴  
 ۱۴۱۵  
 ۱۴۱۶  
 ۱۴۱۷  
 ۱۴۱۸  
 ۱۴۱۹  
 ۱۴۲۰  
 ۱۴۲۱  
 ۱۴۲۲  
 ۱۴۲۳  
 ۱۴۲۴  
 ۱۴۲۵  
 ۱۴۲۶  
 ۱۴۲۷  
 ۱۴۲۸  
 ۱۴۲۹  
 ۱۴۳۰  
 ۱۴۳۱  
 ۱۴۳۲  
 ۱۴۳۳  
 ۱۴۳۴  
 ۱۴۳۵  
 ۱۴۳۶  
 ۱۴۳۷  
 ۱۴۳۸  
 ۱۴۳۹  
 ۱۴۴۰  
 ۱۴۴۱  
 ۱۴۴۲  
 ۱۴۴۳  
 ۱۴۴۴  
 ۱۴۴۵  
 ۱۴۴۶  
 ۱۴۴۷  
 ۱۴۴۸  
 ۱۴۴۹  
 ۱۴۵۰  
 ۱۴۵۱  
 ۱۴۵۲  
 ۱۴۵۳  
 ۱۴۵۴  
 ۱۴۵۵  
 ۱۴۵۶  
 ۱۴۵۷  
 ۱۴۵۸  
 ۱۴۵۹  
 ۱۴۶۰  
 ۱۴۶۱  
 ۱۴۶۲  
 ۱۴۶۳  
 ۱۴۶۴  
 ۱۴۶۵  
 ۱۴۶۶  
 ۱۴۶۷  
 ۱۴۶۸  
 ۱۴۶۹  
 ۱۴۷۰  
 ۱۴۷۱  
 ۱۴۷۲  
 ۱۴۷۳  
 ۱۴۷۴  
 ۱۴۷۵  
 ۱۴۷۶  
 ۱۴۷۷  
 ۱۴۷۸  
 ۱۴۷۹  
 ۱۴۸۰  
 ۱۴۸۱  
 ۱۴۸۲  
 ۱۴۸۳  
 ۱۴۸۴  
 ۱۴۸۵  
 ۱۴۸۶  
 ۱۴۸۷  
 ۱۴۸۸  
 ۱۴۸۹  
 ۱۴۹۰  
 ۱۴۹۱  
 ۱۴۹۲  
 ۱۴۹۳  
 ۱۴۹۴  
 ۱۴۹۵  
 ۱۴۹۶  
 ۱۴۹۷  
 ۱۴۹۸  
 ۱۴۹۹  
 ۱۵۰۰  
 ۱۵۰۱  
 ۱۵۰۲  
 ۱۵۰۳  
 ۱۵۰۴  
 ۱۵۰۵  
 ۱۵۰۶  
 ۱۵۰۷  
 ۱۵۰۸  
 ۱۵۰۹  
 ۱۵۱۰  
 ۱۵۱۱  
 ۱۵۱۲  
 ۱۵۱۳  
 ۱۵۱۴  
 ۱۵۱۵  
 ۱۵۱۶  
 ۱۵۱۷  
 ۱۵۱۸  
 ۱۵۱۹  
 ۱۵۲۰  
 ۱۵۲۱  
 ۱۵۲۲  
 ۱۵۲۳  
 ۱۵۲۴  
 ۱۵۲۵  
 ۱۵۲۶  
 ۱۵۲۷  
 ۱۵۲۸  
 ۱۵۲۹  
 ۱۵۳۰  
 ۱۵۳۱  
 ۱۵۳۲  
 ۱۵۳۳  
 ۱۵۳۴  
 ۱۵۳۵  
 ۱۵۳۶  
 ۱۵۳۷  
 ۱۵۳۸  
 ۱۵۳۹  
 ۱۵۴۰  
 ۱۵۴۱  
 ۱۵۴۲  
 ۱۵۴۳  
 ۱۵۴۴  
 ۱۵۴۵  
 ۱۵۴۶  
 ۱۵۴۷  
 ۱۵۴۸  
 ۱۵۴۹  
 ۱۵۵۰  
 ۱۵۵۱  
 ۱۵۵۲  
 ۱۵۵۳  
 ۱۵۵۴  
 ۱۵۵۵  
 ۱۵۵۶  
 ۱۵۵۷  
 ۱۵۵۸  
 ۱۵۵۹  
 ۱۵۶۰  
 ۱۵۶۱  
 ۱۵۶۲  
 ۱۵۶۳  
 ۱۵۶۴  
 ۱۵۶۵  
 ۱۵۶۶  
 ۱۵۶۷  
 ۱۵۶۸  
 ۱۵۶۹  
 ۱۵۷۰  
 ۱۵۷۱  
 ۱۵۷۲  
 ۱۵۷۳  
 ۱۵۷۴  
 ۱۵۷۵  
 ۱۵۷۶  
 ۱۵۷۷  
 ۱۵۷۸  
 ۱۵۷۹  
 ۱۵۸۰  
 ۱۵۸۱  
 ۱۵۸۲  
 ۱۵۸۳  
 ۱۵۸۴  
 ۱۵۸۵  
 ۱۵۸۶  
 ۱۵۸۷  
 ۱۵۸۸  
 ۱۵۸۹  
 ۱۵۹۰  
 ۱۵۹۱  
 ۱۵۹۲  
 ۱۵۹۳  
 ۱۵۹۴  
 ۱۵۹۵

به بیاض آورده میشود و امیدوار است که بعد الا تمام نظر شریف برسد آن گریه از حقیقت است ناو با  
 فقیه حقیقت از جهت اقتباس از اکابر کبریت سه علمیت کبی بگردد و او میگردد و در پر و نفوذ  
 میگردد و چون سر و در صفا خاطر ختم گردد و بعضی اهل صفا میگردد و چیزی در این آورده و در هر خط و خط  
 ندایم چیزه در هر حقیقت که حرفان نندید خیر یعنی پیورده ملکیم چیزه بادل گفتیم چرا به پیورده و در زانو  
 خاشیم آنگونی به گفتار بنوشیده و توندی به در حقیقت یعنی سر سینه به کلام از روی ارادت خود در  
 باد و خاطر از تقدیر بعبودیت مطلق و السلام الا کلام رقصه آخری خرم الی انکلا غم را دم کرده اند و این  
 شاد و کرده بی شایسته مستقام داده بی سابقه معرفتی با دم کرده صمیمه نکرده و توفیق طانی و مشوق شوق  
 جبین عفو شاد بفرمود محبت مقرون بر شمعش شود ابد موت شجون لطیف قات این ملک اخیان  
 دور رسیده انواع محبت سر رسیده به توفیق آملان اما به در و آفرین قلبی با در لایق شاد شاد غم را  
 آنکه در مقابل و در کنار و در سایه آنجا آنکه در معارضه آن نقش ببرد و لاجرم غم را از آن کشیده و ناله این بر چیده  
 او را و طبعه عاقلانه و در وقت و بهر استعداد و حاصل با سلام و طبع آخری سه است تو به صفت جانی  
 خاص کمال موت النساء و رحمت عاقلانی و بهر استعداد و حاصل با سلام و طبع آخری سه است تو به صفت جانی  
 بر قاع ارباب طفق بهای کشید و بهر استعداد و حاصل با سلام و طبع آخری سه است تو به صفت جانی  
 بنزد و بجان و صلمان بهر استعداد و حاصل با سلام و طبع آخری سه است تو به صفت جانی  
 کثیر الیاد غیر از اندی به اعتقاد الطاف و اعتقاد که از خون آن بجا به شوق و ذائقه و شوق شیده و شیده شیده  
 و شاکت و توفیق و بهر استعداد و حاصل با سلام و طبع آخری سه است تو به صفت جانی  
 مستقام و مستقامت بدار و سلام الا کلام رقصه آخری سه است تو به صفت جانی  
 اقصی در آن فضل به فتح ابوالبنی و کانا ما به الی الفتح الا ان لا یكون کشفه و شکر الله سبحانه  
 علی ما ذکرنی به و فی حضرة المجامع احضرنی به قد حکم بانها لمحببت و هو خیر من کل و قدوم بایاد الله  
 و بفضل القادیم به فاقول شاکر الله نعمته و ذکر که کرامته به شوکس نور و اخلاق کلمه پیریدون و کلمه  
 شایع علیه و قاه الله الناس عایشه به و وقف لبس به الحینه

[illegible]





[illegible]

طهارة القلب والبدن  
 تنقية الروح من  
 ما فيها من دنس  
 غفلة القلب عن  
 سجدات الصلاة  
 والذكر  
 خوارق العادات  
 والسير  
 طهارة القلب  
 والبدن  
 تنقية الروح من  
 ما فيها من دنس  
 غفلة القلب عن  
 سجدات الصلاة  
 والذكر  
 خوارق العادات  
 والسير

رقعہ آخری سے چوغچہ ننگل بودم کہ ناگاہ بہ اُبتی کُتھ من رَحْمۃ اللہ و لمزل انوش مبد  
 خدا باد بسان گل زیاد صبح بکشاوہ چون صحیفہ شریف شخون بقواعد و داد و مقرن بشوالہ تحا  
 تذکر لغات و روح و بیج شوق تبالف جسمانی گشت بز خاطر ناتر گذشت کہ بازای حرطی  
 از لطائف نظم و انشا و بلکه در مقابلہ ہر نقطہ نکتہ از حقائق لائق بسط و انشا و ایراد افتد لیکن در  
 تنگ بود و حال عریضہ فراغت درنگ سے لاجرم خلف برگزیدہ از یاد بہ دعا گفتہ اما موصوفانہ کہ  
 یارب جرحہ شش از ان جام کہ در گم بود آغاز و انجام بہ اسلام و لا اکرام رقعہ آخر سلام علیکم  
 سوا حضرت آمد از دار الشفا و صلوات بہ ہر بخور ان ہجران کاغذہ کرد دست لطف او در ان  
 لقیہ لراود اہان راغز و مقابلہ ہر حر از وطنی از اوصیاء و در مجاہدہ ہر سطر از ان شطرا انینہ فاقہ  
 بعض سانیہ میشود و سون کلام در بیان حق و غوام آفہ یار امشب پیونہست ریگ سحر الکبشت  
 استیفاء نمون لاجرم عنان بہمت از ان صعب بہ صرف داشتہ بہمت عامطون میگردد و رحمت جانہ  
 ہنگنان را از ہر جہہ گریختن بزارئی ہاد و بانچہ ناگزیر است گرفتار گنادر اسلام اکرام تر قواخر  
 سے ہر کہ یکبار کشاید بسو کو تیار بہ نیست دیگر بپار خویش اسکان قرارہ عشت آنگہ جاسارت آبا  
 امامت انشا نصیلت الکشا اواملہ نصلا ملہ بنا بر سابقہ محبتی و رابطہ بود کہ ویرا سابق با خدام  
 سدرہ مقام صورت اشکام یافتہ بود و پیوستہ الفت از وطن بالوف مانوگس بہت و ہر ام نظم اسرار  
 ملازمان بستہ شک نیست کہ بعد از سعادت توفیق چون بیجا دین استعاد یا بد فضولی التماس  
 مشمول عواطف کرمیانہ و حینا بعیت و بہانہ خواهد بود و شرق و غرب جو بگریخت نور آفتاب  
 چون کسی گوید کہ بر بام و در درویش تاب پشت مجلس و جلالت بنظر ست لطف ہمین تعالی خوف با  
 دقت عین الکمال از جلو آن جامہ و جمال مصر و اسلام رقعہ آخری سے شرف خواہان بیان بود آنکہ  
 اہل حاجات از ان مجلس خویش طلب پستہا نہ چوینا بسا و بائی امامت انشا نصیلت الکشا اوام  
 اند علوہ بسابقہ چشم عنایت ملحوظ شدہ و از کف کفایت ملحوظ گشتہ آنکہ بدخوشدہ لطف توام  
 عجبیب چکر بار و گردوی بسو تو کم غریمت آن دیار کردہ بشرف ست ہر خواہد شد شک خانی

رقعہ آخری سے چوغچہ ننگل بودم کہ ناگاہ بہ اُبتی کُتھ من رَحْمۃ اللہ و لمزل انوش مبد  
 خدا باد بسان گل زیاد صبح بکشاوہ چون صحیفہ شریف شخون بقواعد و داد و مقرن بشوالہ تحا  
 تذکر لغات و روح و بیج شوق تبالف جسمانی گشت بز خاطر ناتر گذشت کہ بازای حرطی  
 از لطائف نظم و انشا و بلکه در مقابلہ ہر نقطہ نکتہ از حقائق لائق بسط و انشا و ایراد افتد لیکن در  
 تنگ بود و حال عریضہ فراغت درنگ سے لاجرم خلف برگزیدہ از یاد بہ دعا گفتہ اما موصوفانہ کہ  
 یارب جرحہ شش از ان جام کہ در گم بود آغاز و انجام بہ اسلام و لا اکرام رقعہ آخر سلام علیکم  
 سوا حضرت آمد از دار الشفا و صلوات بہ ہر بخور ان ہجران کاغذہ کرد دست لطف او در ان  
 لقیہ لراود اہان راغز و مقابلہ ہر حر از وطنی از اوصیاء و در مجاہدہ ہر سطر از ان شطرا انینہ فاقہ  
 بعض سانیہ میشود و سون کلام در بیان حق و غوام آفہ یار امشب پیونہست ریگ سحر الکبشت  
 استیفاء نمون لاجرم عنان بہمت از ان صعب بہ صرف داشتہ بہمت عامطون میگردد و رحمت جانہ  
 ہنگنان را از ہر جہہ گریختن بزارئی ہاد و بانچہ ناگزیر است گرفتار گنادر اسلام اکرام تر قواخر  
 سے ہر کہ یکبار کشاید بسو کو تیار بہ نیست دیگر بپار خویش اسکان قرارہ عشت آنگہ جاسارت آبا  
 امامت انشا نصیلت الکشا اواملہ نصلا ملہ بنا بر سابقہ محبتی و رابطہ بود کہ ویرا سابق با خدام  
 سدرہ مقام صورت اشکام یافتہ بود و پیوستہ الفت از وطن بالوف مانوگس بہت و ہر ام نظم اسرار  
 ملازمان بستہ شک نیست کہ بعد از سعادت توفیق چون بیجا دین استعاد یا بد فضولی التماس  
 مشمول عواطف کرمیانہ و حینا بعیت و بہانہ خواهد بود و شرق و غرب جو بگریخت نور آفتاب  
 چون کسی گوید کہ بر بام و در درویش تاب پشت مجلس و جلالت بنظر ست لطف ہمین تعالی خوف با  
 دقت عین الکمال از جلو آن جامہ و جمال مصر و اسلام رقعہ آخری سے شرف خواہان بیان بود آنکہ  
 اہل حاجات از ان مجلس خویش طلب پستہا نہ چوینا بسا و بائی امامت انشا نصیلت الکشا اوام  
 اند علوہ بسابقہ چشم عنایت ملحوظ شدہ و از کف کفایت ملحوظ گشتہ آنکہ بدخوشدہ لطف توام  
 عجبیب چکر بار و گردوی بسو تو کم غریمت آن دیار کردہ بشرف ست ہر خواہد شد شک خانی

شد کہ اینکہ...



۱۰۰  
 شش از اطفال  
 شش بزرگند ۱۱  
 سگات بزرگند ۱۲  
 جمع سالک یعنی از ۱۳  
 ۱۴ عدد اسم بزرگ  
 صادره برای محله  
 شش بزرگ ۱۵  
 شش بزرگ ۱۶  
 شش بزرگ ۱۷  
 شش بزرگ ۱۸  
 شش بزرگ ۱۹  
 شش بزرگ ۲۰  
 شش بزرگ ۲۱  
 شش بزرگ ۲۲  
 شش بزرگ ۲۳  
 شش بزرگ ۲۴  
 شش بزرگ ۲۵  
 شش بزرگ ۲۶  
 شش بزرگ ۲۷  
 شش بزرگ ۲۸  
 شش بزرگ ۲۹  
 شش بزرگ ۳۰

علمیه فاضله  
 در ایام آن مشهور  
 عالی نزل مستور  
 بر ابرار و بر بزرگان  
 نقش پایاست  
 از صفات ای  
 او طایفه ای  
 بر پیشانی شده  
 از علم و فضل  
 چون در درون از  
 روح و جسم کن  
 است ۱۱  
 در این دنیا  
 در این دنیا  
 در این دنیا

۱۲  
 ایستادگانه شده  
 مژدگانم منقول  
 کرده منقول  
 منقول  
 مطلقه منقول  
 بنده منقول  
 بالوجه منقول  
 اصدق منقول  
 غرض منقول  
 منقول  
 ۱۳

رتبه آخری حبیبی صبیحۃ الاولیاء اخیانی به احیاء الله مثل ما اخیانی به خوشنودت دیگر گریان  
 آسانی به از نوک قلم کند عنبر افشانی به آثار خائمه مشکبار علی سرورالد هور و الاعصار زبور صغیر لیل  
 نه یاراد و اسلام رتبه آخری سه زاسر و جود و خوشیت آگاهی به آگاهی چنانکه بنجای مادی و فزاد  
 شوند صفت صفت ارباب صفاء جایست صفت صوفیان الهی با و اسلام و الا کرام رتبه آخری به  
 و غیر تم از صبا که چون بیکه که به گستاخ رود بکوی آن بیامد او بیرون و من قفا میگویی که گریان  
 گریان که کشنی گشت معده بهر بار که بی غبار عروث استکبار مکتوب شریف پیر سلوک لطیف من القی  
 خاطر خطیر حال بنده حقیر فرج بخش ل غنیده و راحت سان سینه محنت سیده میگردد و هر فردا زود  
 وجود در این حال سیکشاید و این ترانه از مقام تضرع و استیصال میسرید به سخن تیم که نماند بسی بسوی من  
 در طریقه درج کنی از زوکن به این نعم نسبت که گوش ضامی به آگاهی قاصد تو کند گفت گوی من  
 و علی نه انط گستاخی رسالان به خط مبنی از معنی نزاع و التیاع با دراک سعادت اقبال اجتماع غنم  
 ابلان حسن انبجاء و ادب رادت ارباب طلب نماید لاجرم خرق شجاعت ردت کرده و در و در  
 صدق و ادرت آورده میگوید به جانان طلب صلح نتوان کردن به زمین پس مرغی نماند  
 خوردن به جان انجیال و بیرون کردن به شبها مفرق را بر و آوردن به چون سخن بانجیا رسید تا  
 خشتک با بسناد و نامه بر خیزد بید آری چه توان کرد آنچه مقصود است در عبادت آید و آنچه در می آید  
 مقصود را نشاید آن به که بلب مهر خوشی بنهم و در سر خاسه و کاغذ به هم به و اینم که از و کون مقصود  
 یکی است به فارغ ز و کون ان مقصود به هم مقصود این به گفت و شنود آگاهیست به مقصود هر گز این  
 ارد و اشتند اگر هیچ دارد همه را در هر کرا از و محروم گذشتند اگر چه همه را در هیچ ندارد و شنود آگاهیست  
 که همه وقایع تحصیل کسب آگاهی مصروف دارد و همه انفاصل به تصرف تمکین آن موقوف گردانده  
 که امی که از مقصود را میل به نیل دولت شایسته باشد چنان خود را در آگاهی کند کم که آگاهی  
 آگاهی باشد عتجان و تقا ان محروم را بدولت آگاهی بخود برساند و از محنت آگاهی بخود بزداند  
 و از خود بخود بخود گرداند و اسلام الا کرام رتبه آخری محمد با و کسب جمیع الفضائل به من مرجع الا

[illegible]

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

نام و نام خانوادگی: محمد علی محمدی  
تاریخ تولد: ۱۳۵۰/۰۲/۰۵  
محل تولد: تهران، ایران  
شماره شناسنامه: ۱۲۳۴۵۶۷۸  
محل اقامت: تهران، خیابان ولیعصر، پلاک ۱۰  
تلفن: ۱۲۳۴۵۶۷۸  
پستال: ۱۱۱۱۱۱



که در مقام خجوابی گفت گفتند شیخا با اینهمه تحقیق چرا اسباب فادیت کرده گفتند اسد که اگر چند آنکه خبر  
چشم خود بگیرد اند دل من بجزرت حق سبحانه و تعالی حاضر باشد از علوم اولین و آخرین بیشتر مراد از و  
و دیگر اکابر است لایق نور بک الله ساعته غیر کت قما طلعت علیه السلام و اگر نه اینها که نوره با و  
آلایش آورده را پیش تبه حضور با حضرت چه قدر تواند بود و مقصود از عرض این کلمات اظهار تاسفی و  
ست بر احوال خود و لاع حاجت تنید نیست عارف آگاه راه مجموعی منجیات الانس من حضرت  
از مقامات و حالات درویشان معارف و مقالات ایشان جمع کرده شده بود و بعضی آن مجمع مکارم  
امید و آرزو است که ملوکیت بر مطالو آن بخان تامل شد در آنجا صیفت دولت حبصت ایشان بود  
جمعیت تمام حاصل آید علی الدوام بالینی که الصلوة و السلام رفته آخری سه لغات الکتابا انیس و او  
بهشت و طوبی رفته ارض و او به تمامه آخری در اسیر فی اسیر الکوی به لا ادری غیر ک مقصود او مرادی  
نقد کت اند فی خیالک حرکت طال الکوی قطری شما و در قادی به اما بعد این کلمه سیستان  
بهارستان اجل مقامات ارباب لایت چیده و نوباد است از باغستان از دواق و ملوکیت صاحب کشف  
که است رسیده خوف صفت نشینان مجلس محبت و اگر آنرا قبله و اقبال مقباله اندر در اگر گوید  
صاحبان گویند بآن نه است هر جا که کار فرود بسته در بند کشاری میشود با سفر انجامی بند و چاکر  
گسته پیوند مراد میخو اهر شکه آمال انجامی پیوند امید و آرزو است که چون ازین کلمه گشته بو  
بشام جان ازین نوباد و چاشنی بکام ذوق و وجدان ایشان سده از بوی گل جانب گش کنند و  
بر سوز طعم میوه شتابند باغ جوی به بیند باغ اثر لطف باغبان به باباغبان کنند ز گلزار باغ جوی  
لایزال شتابان مجلس و جلال بنظرات لطف ایزد متعال محفوظ باد و آفت عین الکمال از جلوه آن جاده  
جلال مصروف به آن بزم کرم که جاوید حسان آنجا است به دستوار روزگار آسنان آنجا است جانها  
بنود خلاصه غیر من به گرمی و دم خلاصه جان آنجا است به کعبه القدر فلان توفیق الله و سواه و کت  
بجز و بصیرت عطا سواه و السلام و الاکرام رفته آخری یار کعبه التوسیم قولی عالی به فی حضرت  
من علم باقایی به کوی بجان محمد باغ بالی به خاطر شکرستان سبب نما چون التفات نامه لایق بین

[illegible][illegible]

[illegible]

داده شده  
موسسه یادگار

این دیاریم نکرده غیر از تو کسی پیش نامزدگان + هر چند واقعه حضرت خواجہ صید بنی است عام  
 مستادی الکسبه لکافه اناام شک نیست که نفقه فقیری که بدروغ یا رست دم خلاصی میزد  
 و دعوی اختصاصی میکرد و نداز مقوله کرام اخلاق و مرام شفان خواهد بود و محبت جلی که تا آمدن  
 حامل قوی هیچ آفریده و نیمنی لب نفقه چنیا نید و قدم تو دی نرنجایند حق سبحانه و تعالی روز بر تو  
 ایشان را تو فنیق اقامت قواعد مرده و شاعت عوامه فتوت یادت گردانا و اسلام الا کرام  
 آخری شاه ارکیدانه شاد و خندان نگردد و بیچاره گوار دست غم جان خرد و در آنکه طوطی  
 و احسان سپرد و شکر عالم همه سان گذرد و نواز شنای کاشنه خامه غنچه نشان سیران کیست  
 شده بود مسکن بهیبت لطف جمع پریشان بهیچ شوق و شفقت ایشان گشت نعمتی یافتند که با  
 قلم از شکر گذاری قلم بود و قلم زبان از سپاسداری آن عاجزی نمود و لاجرم حکم الدعا لیل الغیاب  
 الالباجا و اقرب الی الاستجابت در گوش دل نربان جان پیوسته و ظالمت دعا کوئی و مرام ضاجوی  
 بجای آورد و در جاد و اثنی هفت که با جابت مقرون شود و در سطر از دیار دولت و زافزون گرد و واقعه  
 خواجہ صید بنی است عام مستادی الکسبه بکام نام امید است که بامداد طلای چاه و جمال حضرت سلطنت شاد  
 خلا پنای تلافی باید پیش اولاد و عظام و اخلاف کرام ایشان از مرام اخلاق و لوازم شفان  
 و در نمی نماید و اما تقصیر و لایموانا فقیه الدین که از پیشگاه غنچه مقدس گشته بود و ابوالعزیز سانیده  
 بنابر آنکه مبادا شکایت گونه از خدم زاده را و اندک و ولته سعادت و در خاطر ملازمان گردد  
 چون ثانی معلوم شد که بدید و تشدید و تخفیف آن کلمه صدق را به غیر و تحریف و تشدید و تخفیف  
 بساط علییه سانیده حکم ضرورت عرض داشت کرده شد شاید که مجلس بهایون سانیده باشند  
 مگر که رفعت و سبکم سیر و جانش اجل از تنگ بینی پذیرد و باور کند عقل که لنگان لنگان بانی  
 بر لیان گیرد و در جاد سعادت جاودا مقدر رسید باز بالبنی که الامجاد رفته آخری  
 نعمت یوسف رسید از کاغذین پیرانه پیرمنت دیده را داده چشم شوی به نام مد کنان کام آمد  
 شکر آن ناید بصیرت نزد دست چون نمی و بعد از عرض نیازمند شکسته و شرح تعلق دوستگی بسنج

۱۱ مستادی الکسبه  
 ۱۲ لکافه اناام  
 ۱۳ شک نیست  
 ۱۴ نفقه  
 ۱۵ فقیری  
 ۱۶ بدروغ  
 ۱۷ یا رست  
 ۱۸ دم خلاصی  
 ۱۹ میزد  
 ۲۰ دعوی  
 ۲۱ اختصاصی  
 ۲۲ میکرد  
 ۲۳ و نداز  
 ۲۴ مقوله  
 ۲۵ کرام  
 ۲۶ اخلاق  
 ۲۷ و مرام  
 ۲۸ شفان  
 ۲۹ خواهد  
 ۳۰ بود  
 ۳۱ محبت  
 ۳۲ جلی  
 ۳۳ که تا  
 ۳۴ آمدن  
 ۳۵ حامل  
 ۳۶ قوی  
 ۳۷ هیچ  
 ۳۸ آفریده  
 ۳۹ و نیمنی  
 ۴۰ لب  
 ۴۱ نفقه  
 ۴۲ چنیا  
 ۴۳ نید  
 ۴۴ و قدم  
 ۴۵ تو دی  
 ۴۶ نرنجایند  
 ۴۷ حق  
 ۴۸ سبحانه  
 ۴۹ و تعالی  
 ۵۰ روز  
 ۵۱ بر تو  
 ۵۲ ایشان  
 ۵۳ را تو  
 ۵۴ فنیق  
 ۵۵ اقامت  
 ۵۶ قواعد  
 ۵۷ مرده  
 ۵۸ و شاعت  
 ۵۹ عوامه  
 ۶۰ فتوت  
 ۶۱ یادت  
 ۶۲ گردانا  
 ۶۳ و اسلام  
 ۶۴ الا کرام  
 ۶۵ آخری  
 ۶۶ شاه  
 ۶۷ ارکیدانه  
 ۶۸ شاد  
 ۶۹ و خندان  
 ۷۰ نگردد  
 ۷۱ و بیچاره  
 ۷۲ گوار  
 ۷۳ دست  
 ۷۴ غم  
 ۷۵ جان  
 ۷۶ خرد  
 ۷۷ و در آنکه  
 ۷۸ طوطی  
 ۷۹ و احسان  
 ۸۰ سپرد  
 ۸۱ و شکر  
 ۸۲ عالم  
 ۸۳ همه  
 ۸۴ سان  
 ۸۵ گذرد  
 ۸۶ و نواز  
 ۸۷ شنای  
 ۸۸ کاشنه  
 ۸۹ خامه  
 ۹۰ غنچه  
 ۹۱ نشان  
 ۹۲ سیران  
 ۹۳ کیست  
 ۹۴ شده  
 ۹۵ بود  
 ۹۶ مسکن  
 ۹۷ بهیبت  
 ۹۸ لطف  
 ۹۹ جمع  
 ۱۰۰ پریشان  
 ۱۰۱ بهیچ  
 ۱۰۲ شوق  
 ۱۰۳ و شفقت  
 ۱۰۴ ایشان  
 ۱۰۵ گشت  
 ۱۰۶ نعمتی  
 ۱۰۷ یافتند  
 ۱۰۸ که با  
 ۱۰۹ قلم  
 ۱۱۰ از شکر  
 ۱۱۱ گذاری  
 ۱۱۲ قلم  
 ۱۱۳ بود  
 ۱۱۴ و قلم  
 ۱۱۵ زبان  
 ۱۱۶ از سپاسداری  
 ۱۱۷ آن  
 ۱۱۸ عاجزی  
 ۱۱۹ نمود  
 ۱۲۰ و لاجرم  
 ۱۲۱ حکم  
 ۱۲۲ الدعا  
 ۱۲۳ لیل  
 ۱۲۴ الغیاب  
 ۱۲۵ الالباجا  
 ۱۲۶ و اقرب  
 ۱۲۷ الی  
 ۱۲۸ الاستجابت  
 ۱۲۹ در گوش  
 ۱۳۰ دل  
 ۱۳۱ نربان  
 ۱۳۲ جان  
 ۱۳۳ پیوسته  
 ۱۳۴ و ظالمت  
 ۱۳۵ دعا  
 ۱۳۶ کوئی  
 ۱۳۷ و مرام  
 ۱۳۸ ضاجوی  
 ۱۳۹ بجای  
 ۱۴۰ آورد  
 ۱۴۱ و در جاد  
 ۱۴۲ و اثنی  
 ۱۴۳ هفت  
 ۱۴۴ که با  
 ۱۴۵ جابت  
 ۱۴۶ مقرون  
 ۱۴۷ شود  
 ۱۴۸ و در سطر  
 ۱۴۹ از دیار  
 ۱۵۰ دولت  
 ۱۵۱ و زافزون  
 ۱۵۲ گرد  
 ۱۵۳ و واقعه  
 ۱۵۴ خواجہ  
 ۱۵۵ صید بنی  
 ۱۵۶ است  
 ۱۵۷ عام  
 ۱۵۸ مستادی  
 ۱۵۹ الکسبه  
 ۱۶۰ بکام  
 ۱۶۱ نام  
 ۱۶۲ امید  
 ۱۶۳ است  
 ۱۶۴ که بامداد  
 ۱۶۵ طلای  
 ۱۶۶ چاه  
 ۱۶۷ و جمال  
 ۱۶۸ حضرت  
 ۱۶۹ سلطنت  
 ۱۷۰ شاد  
 ۱۷۱ خلا  
 ۱۷۲ پنای  
 ۱۷۳ تلافی  
 ۱۷۴ باید  
 ۱۷۵ پیش  
 ۱۷۶ اولاد  
 ۱۷۷ و عظام  
 ۱۷۸ و اخلاف  
 ۱۷۹ کرام  
 ۱۸۰ ایشان  
 ۱۸۱ از مرام  
 ۱۸۲ اخلاق  
 ۱۸۳ و لوازم  
 ۱۸۴ شفان  
 ۱۸۵ و در نمی  
 ۱۸۶ نماید  
 ۱۸۷ و اما  
 ۱۸۸ تقصیر  
 ۱۸۹ و لایموانا  
 ۱۹۰ فقیه  
 ۱۹۱ الدین  
 ۱۹۲ که از  
 ۱۹۳ پیشگاه  
 ۱۹۴ غنچه  
 ۱۹۵ مقدس  
 ۱۹۶ گشته  
 ۱۹۷ بود  
 ۱۹۸ و ابوالعزیز  
 ۱۹۹ سانیده  
 ۲۰۰ بنابر  
 ۲۰۱ آنکه  
 ۲۰۲ مبادا  
 ۲۰۳ شکایت  
 ۲۰۴ گونه  
 ۲۰۵ از خدم  
 ۲۰۶ زاده  
 ۲۰۷ را و اندک  
 ۲۰۸ و ولته  
 ۲۰۹ سعادت  
 ۲۱۰ و در خاطر  
 ۲۱۱ ملازمان  
 ۲۱۲ گردد  
 ۲۱۳ چون  
 ۲۱۴ ثانی  
 ۲۱۵ معلوم  
 ۲۱۶ شد  
 ۲۱۷ که بدید  
 ۲۱۸ و تشدید  
 ۲۱۹ و تخفیف  
 ۲۲۰ آن  
 ۲۲۱ کلمه  
 ۲۲۲ صدق  
 ۲۲۳ را به غیر  
 ۲۲۴ و تحریف  
 ۲۲۵ و تشدید  
 ۲۲۶ و تخفیف  
 ۲۲۷ بساط  
 ۲۲۸ علییه  
 ۲۲۹ سانیده  
 ۲۳۰ حکم  
 ۲۳۱ ضرورت  
 ۲۳۲ عرض  
 ۲۳۳ داشت  
 ۲۳۴ کرده  
 ۲۳۵ شد  
 ۲۳۶ شاید  
 ۲۳۷ که مجلس  
 ۲۳۸ بهایون  
 ۲۳۹ سانیده  
 ۲۴۰ باشند  
 ۲۴۱ مگر  
 ۲۴۲ که  
 ۲۴۳ رفعت  
 ۲۴۴ و سبکم  
 ۲۴۵ سیر  
 ۲۴۶ و جانش  
 ۲۴۷ اجل  
 ۲۴۸ از تنگ  
 ۲۴۹ بینی  
 ۲۵۰ پذیرد  
 ۲۵۱ و باور  
 ۲۵۲ کند  
 ۲۵۳ عقل  
 ۲۵۴ که لنگان  
 ۲۵۵ لنگان  
 ۲۵۶ بانی  
 ۲۵۷ بر لیان  
 ۲۵۸ گیرد  
 ۲۵۹ و در جاد  
 ۲۶۰ سعادت  
 ۲۶۱ جاودا  
 ۲۶۲ مقدر  
 ۲۶۳ رسید  
 ۲۶۴ باز  
 ۲۶۵ بالبنی  
 ۲۶۶ که  
 ۲۶۷ الامجاد  
 ۲۶۸ رفته  
 ۲۶۹ آخری  
 ۲۷۰ نعمت  
 ۲۷۱ یوسف  
 ۲۷۲ رسید  
 ۲۷۳ از کاغذین  
 ۲۷۴ پیرانه  
 ۲۷۵ پیرمنت  
 ۲۷۶ دیده  
 ۲۷۷ را داده  
 ۲۷۸ چشم  
 ۲۷۹ شوی  
 ۲۸۰ به نام  
 ۲۸۱ مد کنان  
 ۲۸۲ کام  
 ۲۸۳ آمد  
 ۲۸۴ شکر  
 ۲۸۵ آن  
 ۲۸۶ ناید  
 ۲۸۷ بصیرت  
 ۲۸۸ نزد  
 ۲۸۹ دست  
 ۲۹۰ چون  
 ۲۹۱ نمی  
 ۲۹۲ و بعد  
 ۲۹۳ از عرض  
 ۲۹۴ نیازمند  
 ۲۹۵ شکسته  
 ۲۹۶ و شرح  
 ۲۹۷ تعلق  
 ۲۹۸ دوستگی  
 ۲۹۹ بسنج



و ارد که عذری از وی قبول نموده و جرم و عفو فرموده بنظر عنایت مخطوط گرد و از حسن مخطوط  
 دولت تمام باد و سعادت علی الدوام و اسلام رقعہ آخری به لایزال تدرک علیا و علو قدر کم  
 بین الاکمال علیا به لایزال و کتبها آتشی شاد و خاطر سرور و غافلان آزادت و کرم و حر و جلال علیا  
 رقم باشد که بدین بهایم بارت و چنان اجتماع می افتد که خدمت ایشانرا اجتناب تمام از غلط و کج  
 عادت و رسوم و قسست اقبال کلی بر نگذرد و ارباب شرف و علوم حاصل امیدوار چنانست که حق سبحانه و تعالی  
 این عده را ترم دارد و ایشانرا برین طریقه مستقر بکلی خاطر شریف ایشان از هر چه ازان گزیرست  
 مصروف دارد و با نخبه نازیرست مشغول و اسلام رقعہ آخری را رساند از دست قاصد و دست  
 وفاداران و نه نامه کاغذ پر مهر از برای انکاران و چنان معلوم شد که بدین دم و قدم این قاصد  
 مرضی الشیم مخاریم استند عار مقدم شریف کرده اند امید است که عنقریب این ملت بمحصل رسد  
 و این سعادت و حصول انجام مقاصد بر وجه کامل حاصل باد و مطالب بر طریق اجل متواصل  
 و اسلام رقعہ آخری نه هر چند که شوق و تند خویتی بنیم و میل دل عالمی بسبوت بنیم و بر رخ  
 شرف مشکبوت بنیم و بکشان شرف را که رویت بنیم و امیدوار چنانست که هر چه مقصود و  
 پس ده اسباب متوالست عنقریب بشوق مشغول گرد و اسلام رقعہ آخری حکمت بنیم  
 غلبی و الهیوم و هوای کمالیک عظیم الزوم و من شکیم و ما تحت انگلی و فی طی کتاب شوق افکند  
 بعد از رفع شکست گردن و یاد سن و مرقوع نواکی میاب حضرت شریک خداوند مدد ظل عواطف و عواف  
 عالی الفارق المسلمین آنکه درینو لا جمع لطائف و مقبول طوائف فلان باجل نزول انحالست  
 احرام حریم آن کعبه جاه و جلال بسته بود لاجرم فقیران مخلص در ابوسید و بخاطر شریفه اشیا  
 گذرانیدند انواع تضرع و شفع بموقف عرض ساندند متمسک آنکه مشالیه را بنظر التفات اهتمام  
 مخطوط دارند و از سواد کرام و احرام مخطوط دارند و از سواد کرام و احرام مخطوط دولت دو جهان  
 و سعادت جاود انیسیر باد و اسلام و الا کرام رقعہ آخری هر کس لب عشق و ساز آید و بر  
 جله سرفراز آید و در ان رشته اش عباد باسد از دست شد آن به که بان باز آید و چون

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

عزیزی را برکت مطلقا ارادت و صدق عقیدت بطائفه از اهل اسلام سلوک طریقه ایشان را  
 جمعیت روحانیه و بواسطه تسلط هوا حبس نفسانی و دوساوش شیطان و خا ططت اخوان السواریان طریقه  
 اعراض کنند و آن جمعیت بتفرقه مبدل گردد و هر چند میل انگیزد و دست و پا زندان تفرقه متضا  
 بشود و ممکن است که سبب بقا اعراض از ان طریقه باشد که تلافی آن جز با قبایل بران طریقه و التماس  
 بهم عالمیه ارواح طیبه آن طائفه نتوان کرد و هر چند مثال این مخنجان طور این مینه که بهر گنج قناریست  
 اما شایعید که گفتار گزینار گزینار را از گزینار بر باند و برکت این مانی ایضا گفتار سید که بنگر چه  
 سبگوید بنگر که سبگوید گفتار و اسلام علی تبارک الهی رفته آخری هر کس که زود دیده رود و  
 که خود و بر و بر ارسال از کویت به و رگر در این کند شوق از موت به شکل که در گزینار و  
 بعد از رقع نیاز مندی رفوع آنکه خدمت سوکو اعظمی مولانا شیخی که پیش ازین دولت ملازمت سید  
 و انواع الطاملا زمان شال حال خود دیده باز نشیم عنایت پر شام جان زید و جازیه بجان نشین  
 گرفته با بنو شیب شکست که بیشتر از پیش بحال لغات اهتمام طلبند خواهد شد و از خوان که ام  
 احترام سینه خواهد گشت دولت و چهار سعادت جاودا میداد و اسلام و الا کرام رفته آخری  
 از جهاد عارف و عواطف حضرت بادشا خلافت پنا اعراف الصاره و ملاقات قدره ویرا و جفا قد علی  
 امیر سید خرقه را رفعت مرتب که در وصله مرقع صوفیا نیست نه تادمی زکار ضابط قضایان  
 خواهد بود خلعت دولت ماه و یکد و برگ گل چون گیم نیک بنانی نیکان سفید سیریه سرفراز و درو  
 گشت و عبا بجهلها آل معلیم بجان آن خاندان اکسوت ترلت آل عبا پیش این کلمات تاریخ فلان  
 بکتایافت اسلام الا کرام رفته آخری اما بعد این کتاب نیست بشو به البتة لتقویة ارباب البتة که هر  
 و سببی تحفه میگردد و بجا اینجا معالی تاب و اما ملاذعوا هم کریم السجایا عظیم السیر و جزیل العطایا  
 که یقین بذل الایادیه و تقویة بها کل بحر خضم نیار دزدان زمین و جواب به بجا سوال نفی خرم  
 بحر و الفت بعد صبی به هم لام الف را نکر دست نهم و بخشیم که و بس عبا نهاده است  
 قدم که در جنب آن مدحت اوجان به و پیش صاحبان عین و دم به خدا یا آن شاه نشسته

۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰



خطه که از خط او سر نهی قلم خدا یا آن ماه خوانده لوح که انگشت بوح نه در قلم خدا یا آن  
باصحاب و به که فخر الانام اند خیر الامم که جا و به محفوظ محفوظ دارند همانرا با شیخ اجماع محترم  
زیادش و شش بهر و کربان که بر ما و در جز بیا و دوم به اسیریت که بعضی صفا ملحوظ گرد و در آن  
حاصل صفا ملحوظ و اسلام الاکرام رفیع آخر بدان آغز نور اند جان به بصائر نابور شهود و فیض  
سیران جوده فی سراسر فکده و جوده که توحید را که از صفات بده است و مرتبه است اول توحید است  
که عبارت از اقرار بخلایق است و حروف بهضون آن که اثبات جود الیه است و نفی الیه باطل است عموم  
اهل اسلام در سبب برابر اند مرتبه دوم توحید شهود که بواسطه جز بیا ملو طبعه نیز بیکر اطلایق نور وجود  
سجانه و قیاس بوجبه تحقیق بطریق مالک تملی کند شجسته که صورت کثرت وجود مخفی شود و جز وجود حق جا  
بهیچ چیز در نظر نیست و بیاید و چندین حکم کند با آنکه لا اله الا الله چون از غلبان تملی فرد آید و صورت  
کثرت در نظر و نمون گیر و چون سیران و احوال سجانه و در موجودات اطلاق تبا باشد انداز انموغان  
وجود حق سجانه و تمیزه از آن اعتقاد کند و حکم وی بوجه وجود بنا بر خفا و صورت کثرت در نظر  
و حد بوده یا چون اختصار کو اکتب صنوه بر اشتغال و آن فی نفس الامر حسب این و مرتبه اثبات احاطه  
حق سجانه بموجودات در فعل صفت میکند نه در ذات زیرا که فعل متاثر می و همچنین بعض صفات  
وی چون علم و ارادت و قدرت همه موجودات را شامل است هر چه در کتاب و حدیث بحسب هر  
بر احاطه ذاتی و ولایت میکند ما و این احاطه فعلی و صفات میدارد و احاطه ذاتی را انکار میکنند زیرا که احاطه  
موجود و موجود دیگر متفاوت از قبیل احاطه با جزاء تواند بود و از قبیل احاطه ذاتی بطور این صورت  
السلطه بحق سجانه تسخیل است و الا یکنیم بحجرتی و القیسمه تعالی لک علوا کبیر مرتبه سوم توحید  
وجود که عبارت است از شهود و حد وجود حق سجانه و سیران و در مرتب جمیع مرتب موجودات یا یعنی که در  
که در مرتب اقلین نور و متو عاقل و خود ظاهر شده است و محیط بذات خود همه احاطه الوضو بصفا فی  
بلو از مرتبه که القیسمه و نظر شهود این حدیثی و صفات شان است یکجا است ذات متکلمه صفا در مرتبه  
اشیاء است که آنرا با صلاح این لفظ اعیان تابعه گویند و در مرتب متکلمین اعیان موجودات این صفا فاعل است

[illegible]

[illegible]

سلسله

مقبله بر مراسم اشفاق و مقرضی از زانم اخلاق و جمع در ذات تو بر نعم حسن و حکمت عفت  
 شجاعت و جود و بحر و کالی و حبش و سبیت و بلکه بر کو ز بحر و کان هم دست و کان ز  
 دست تو شد به سنگ نهان و ذکلفت بحر کف بروی زنان و تابو در و چرخ را مکن  
 تابو و نقطه زمین ساکن و روشنی آن سبوره و تابو و شرف این بچاک پایی تو باد و ای صبر  
 نسیم نافه کشای و چون سپرد از ثنا و دعا و رقی چند نظمهای غریب و لائق نم  
 هوشمند لبیب و با تو همراه میکنم زهار و زان غریبان نیزم شاید آرد عرض کن در حیم  
 مجلس و این محبت بر دهر را بگوید و اسئل التل من حلوس و داو و بلیمان نصف  
 رطل جلود و قائله ذاک منتهی جدی و داند یا بقد من یبک و ثم اوجز فیه الابرار  
 و احقیم بالسلام و الاکرام بملک التجار نوشته شده بعد رفع سلام و شوق کلام  
 در میان کمال شوق و غرام و میکنند عرضه بانهار و نیاز و بنده عالم دین  
 جریده از و نکته و چند از حقائق دین و از مواجید اهل کشف و یقین و هم  
 سبط از حدیث و کتاب و همه بنجیده اولوالالباب و معرفت بخش اهل علم و عمل  
 و حشت انگیز اهل رقی و خیل و گمجه و درست زان نصاب بنویسد که تمییز شود و خرد  
 نیر و و کردم اندک نموده ارسال و شو گنجور گنج فضل و کمال گرفته نزدش این بگویند  
 بر کشایم گنج خاطر بنده و زنیفتد نشینم آسوده و فارغ از گفتگوی بیوه و بلکه شومیم صمیمه  
 تقریر زانچه شد گفته از خوی نشویر و تابو در صحیفه ایام و باقی از اهل حق و دولت نام  
 یاد بر فرق شان بخشش و جوده سایه خواجه جهان مدد و به بعضی از مخایم  
 که کتاب ستوی کرده بودند طیب الله و تشکای کرم و کرده آب ر  
 بقا رشح قلم و داده نظم مرا ز بزم امید و شریعت زندگانی جاوید و تا سخن و  
 دل ست جا کرده و هست و نرفته و پرده و نه از و کوش بود و نه زبان و  
 نه از و نام دیده کس نشان و چون ز دل بریش گذارفت و گره بسته

مقبله بر مراسم اشفاق  
 شجاعت و جود و بحر و کالی  
 دست تو شد به سنگ نهان  
 تابو و نقطه زمین ساکن  
 نسیم نافه کشای  
 هوشمند لبیب  
 مجلس و این محبت  
 رطل جلود و قائله  
 و احقیم بالسلام  
 در میان کمال شوق  
 جریده از و نکته  
 سبط از حدیث و کتاب  
 و حشت انگیز اهل رقی  
 نیر و و کردم اندک  
 بر کشایم گنج خاطر  
 تقریر زانچه شد گفته  
 یاد بر فرق شان بخشش  
 که کتاب ستوی کرده  
 بقا رشح قلم و داده  
 دل ست جا کرده و هست  
 نه از و نام دیده کس

مقبله بر مراسم اشفاق  
 شجاعت و جود و بحر و کالی  
 دست تو شد به سنگ نهان  
 تابو و نقطه زمین ساکن  
 نسیم نافه کشای  
 هوشمند لبیب  
 مجلس و این محبت  
 رطل جلود و قائله  
 و احقیم بالسلام  
 در میان کمال شوق  
 جریده از و نکته  
 سبط از حدیث و کتاب  
 و حشت انگیز اهل رقی  
 نیر و و کردم اندک  
 بر کشایم گنج خاطر  
 تقریر زانچه شد گفته  
 یاد بر فرق شان بخشش  
 که کتاب ستوی کرده  
 بقا رشح قلم و داده  
 دل ست جا کرده و هست  
 نه از و نام دیده کس

مقبله بر مراسم اشفاق  
 شجاعت و جود و بحر و کالی  
 دست تو شد به سنگ نهان  
 تابو و نقطه زمین ساکن  
 نسیم نافه کشای  
 هوشمند لبیب  
 مجلس و این محبت  
 رطل جلود و قائله  
 و احقیم بالسلام  
 در میان کمال شوق  
 جریده از و نکته  
 سبط از حدیث و کتاب  
 و حشت انگیز اهل رقی  
 نیر و و کردم اندک  
 بر کشایم گنج خاطر  
 تقریر زانچه شد گفته  
 یاد بر فرق شان بخشش  
 که کتاب ستوی کرده  
 بقا رشح قلم و داده  
 دل ست جا کرده و هست  
 نه از و نام دیده کس



تو صدوق دشتم در سر یک سلام تو آن را نهرا چندان کرده در زیر فلک  
 آنکو سرخجامی نیست چه در روی زمین خسته فرجامی نیست چه گامی نتوان رفت  
 که خسته دلی پشیم خفا کشیده خود گامی نیست چه اندر بحر خاطر شاه جهان پنا  
 تظمی که عقد لولو از ان شمر سار شده شعر لطیف کس بگر وصف کرده اند  
 از لطیف طبع او که شاه سوار شده باد همیشه منتظم اسباب دلش و زمینان که  
 نظم ملک بدو پایدار شده خوشحال از مطالع اشعار آن که هست به نجم سعادت از  
 افق فضل طالعش و آنانکه در زمانه بنطق نشانانند عاجز شسته اند بشرح طبعش چنانکه  
 بود لغیم یاد یارش و بر آتش فرقت حیم آتش و زوایا بحباب کلک گوهر یارش و پیا  
 سونگان جز این مباد کارش و سقیای لایم مصطفی رفقه کانت مراحنا بهیم او طای  
 سجوا الی و طایریم نمیدک و افرا جالیر اقمه اسحجانا و س با درویری که در منازل و قرا  
 با تو همراه هم سفر بودیم در مقالات وصل کام و زبان و دست در دست یکدیگر  
 بودیم و قطعه این نامه چه نام است که چون طوطی خوبان و صد جلوه خوبی است هر  
 پنج خم او و دی رتم از قلم کمیت که یاد او صد جان گر انجایه فدای قلم او و اندیم  
 سالت که مشکبوی دست و زنجیری و زرد و دیوانه سوی و دست و این نامه نه  
 مایه هر طریقی است و تحصیل نشاط و عیش را خوش بهی است و زمینان که بود مختصر و پر  
 گوئی ز جوامع العلم منتجی است و چه پرا آن دارد افتاده مور و چه که پیغام سوی سلیما  
 فرستد همین بس که بهر بقاش عالمی و برین بر شده خرج گردان فرستد و س  
 چو آنم منزلت نبود که آیم و میان مخلصان اندر شماره و دعای نویسم بر حواشی پلا  
 میفرستم از کناره و شاه شاهی که ز روش عدو دیده شکست و بارفت اواج پاره  
 است و دردی که زوستان فلک وادش دست و المنته مد که بصحت پیوست و  
 سه رفتی تو و من معتم کومیت باشم و زیاد صبا و زنده بیومیت باشم و شب خفته بهر

اله سقیا آه ای  
 سیراب سازد و بید  
 نقالی سیراب  
 برای روزهای  
 گذشت و در  
 که بودند در  
 بسبب نادرین  
 آنجا بودی و در  
 پس بدل کرد  
 خوشی های یمنی  
 جدای اندانده  
 مشکبوی کدیت  
 ۶۲  
 دست از لطف  
 موی سکه  
 جوامع علم  
 از طبع مشکبوی  
 رسول الله  
 علی که  
 حادثه و کبریا  
 مانند رعایت  
 و بر شده و  
 تازی منتج  
 بهی باشد و  
 زیستان نفع  
 موی کدیت

151

172



## خاتمة الطبع

فصاحت عبارات فصیح همین چند مبدعی است که بدائع و دلائع ایجاد نقطه از قلم قدرت است  
و بلاغت فقرات بلیغ به فیض تناسلی صافی است که صناعت تکوین رفیعی از نگار خانه ندید  
او لسان این خلد در بیان شمه از او منش لال زبان طلیق نامه را بحال انهار حرفی از کمالش  
محال و لغت قدیمی ساس نرا و از آن خلاصه گویند که هر کس که از انوار جاش شمس قمر تافته  
و با هم لوی شش خود را از فلک الافلاک بلند تر ساخته قضیه ان جهان کلام مخزن نظامش طلقه  
بگوش و بلیغان زبان باز بیان سحر تر جاش خموش صلوات ذاکیات شار بارگاهش و آل و ابواب  
والا پاکجا هشری و اما بعد مشتاقان عبارات نگین مشوقان منشآت و نشین اصلاتی که دین  
احیان خود توانان سائله پذیر مقاله بی نظیر که هر فقره از ان بهار جاش است و هر طبع عیار پیش  
کلام عجب به کار و نتیجه طبع گوهر بار بار بلیغ بلغای نرس حجاز اسب انشای اریکه تاز معظم عظامی و ولانا  
عبد الرحمن جامی اعلی الله درجه فی اعلی علیین نیک نام خادم علماء کرام میر سید  
غفر الله سیاه علی حسن السلوب و مهباله المطلوب حسب الامر مخزن لغت و قدر دانی مودن  
جواهر فیض سانی برگزیده در کمال فضل و امتنان محمد عبدالستار خان حله الله المنان  
سجد و جهد بسیار پرده از روی عرش مطالب بری گرفته و شواهد الفاظ را بنویسند تصحیح

در گرفته با تجمیع بطرز مرغوب و روش محبوب در شهر شوال المکرم

۹۷۰ هـ کینار و در صد و هشتاد و شش هجری نبوی

طبع در سیده و مطبوع طبائع خاص عام که دیده الحمد لله که

ماده مراد صوت بست و نقش عابر کشتی

اما بتدل و تغییر صورت پس از لوازم صدا چایا پیکازند

صحت و تمیز را معذور داشته بدعا خیر یاد آید نقطه



CALL No. ۱۹۱۶۵۵۲ ACC. No. ۷۱۰۳  
 AUTHOR حاجی، عبد الرحمن  
 TITLE انشائی خانی

۱۹۱۶۵۵۲  
۷۱۰۳  
حاجی، عبد الرحمن  
انشائی خانی

Date	No.	Date	No.



# MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

## RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

